

# سیاست سوخته‌ی صلح



که — بهرام آمونیاپی

**پیشنهاد صلح به طالبان در بدل پذیرش وزارت و مقام ولایت به معنای پایین بودن شناخت‌شناسی رئیس جمهور غنی از طالبان است. گروهی که با اعلام خبر بیرون شدن نیروهای خارجی از کشور خود را پیروز جنگ میدانند و در صدد برگشت تام و تمام به قدرت است، چگونه میتواند در شرایط و روزگاری که افغانستان در بن‌بست سیاسی گیر مانده و حتا تشکیلات حکومتی‌اش تکمیل نشده، صرف با گرفتن سه وزارت(که چندان اهمیت کلیدی ندارند) و سه ولایت دست از جنگ کشیده و به روند سیاسی، آنهم زیر رهبری دولت کابل بپیوندد.**

**رئیس جمهور غنی از بس که در تشکیل "حکومت وحدت ملی" مصروف سهمیه‌بندی قدرت و زدوبندهای سیاسی است، فکر کرده طالبان را هم میتواند در این فهرست شامل کند.**

صفحه‌ی ۶

# صدای مردم

افغانستان

۲۲ جدی ۱۳۹۳ هجری خورشیدی، ۱۲ جنوری ۲۰۱۵ میلادی

شماره‌ی ۲۷

## جوانان، سرگردانی و سردرگمی

بخش دوم

توغل

در شماره‌ی پیشین، از تأثیرپذیری جوانان از محیط‌های مختلف، نهادهای متفاوت و ابزارهای نوین اطلاع‌رسانی یادآوری گردید. بر اساس آن بررسی، جوانان بر اثر روابط با نظام خانوادگی، ساختار اجتماعی-سنتی، نظام تعلیم و تحصیل، انواع رسانه‌ها، شبکه‌ی ارتباطات مجازی و غیره تابع یک سلسله ارزش‌ها گردیده و برایش به تعریف هویت می‌پردازند.

از آنجایی که جوانان به خانواده‌های متفاوت از نظر اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تعلق دارند، علاقمندی و یا بی‌توجهی نسبت به بسیاری از ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی نیز با دیدگاه مختلف توسط آنان بیان می‌گردد. اما دیدگاه غالب درون آنان تأثیرپذیری از قدرت‌های فعال سیاسی و نیروهای متحرک معنوی و فرهنگی بوده و تأثیر آن‌ها روی ایده و افکار جوانان بیشتر از دیگر عوامل دیده می‌شود.

چون قدرت فعال سیاسی و اعتقادی از درون کانون خانوادگی تا مراکز آموزشی و نهادهای دولتی نفوذ عمیق دارند، تبعیت و تقلید از این دو نیرو درون نسل جوان امروز در اکثر موارد به وضوح قابل مشاهده است.

در اوضاع کنونی، قدرت سیاسی اغلب از قدرت‌های معنوی و اعتقادی تأثیرپذیر اند، از آن سبب تأثیر قدرت‌های اعتقادی، به‌ویژه از طریق مراکز آموزشی(کلاسیک و مدرن) در افکار و اذهان نسل جوان بیشتر تأثیرگذار بوده و این روحیه اگر به همین روال رشد صعودی داشته باشد، به شکل حرکت زیرپوستی و یا سنگ‌پشتی جامعه را به طرف گونه‌ی از تندروی اعتقادی سوق داده و مانند روال کنونی، اضطراب و تشویش اجتماعی در آن زمینه روز به روز هزینه گردیده و در نتیجه اوضاع آشفته‌ی امروزی عمر بیشتر یافته و توسعه‌ی سیاسی به کندی و یا به شکست مواجه می‌شود.

صفحه‌ی ۳

گفتگو با مردم

علی منجی:

**"امیدوارم روزی برسد که افراد شایسته جایشان را پیدا کنند"**



این ستون به "گفتگو با مردم" اختصاص یافته است. "صدای مردم" سعی دارد تا پس از این، درد دل‌های مردم را بدون سانسور در اینجا تشریح کند.

**لطفن خود را معرفی کنید!**

در قدم اول تشکر می‌کنم از هفته‌نامه‌ی "صدای مردم" که زمینه را برای این گفتگو فراهم کرد. علی منجی هستم، فارغ‌التحصیل دانشکده‌ی زبان و ادبیات انگلیسی از دانشگاه هرات.

**برای خوانندگان محترم هفته‌نامه‌ی صدای مردم در مورد وضعیت تحصیلی، نحوه‌ی امتحان، برخورد استادان و وضعیت دانشگاه و دانشجویان در جریان تحصیل تان بگویید!**

دانشگاه‌های افغانستان در مجموع با در نظر داشت معیارهای بین‌المللی و منطقه‌ی در سطح بسیار پایینی قرار دارد، که حتا با دانشگاه‌های منطقه نیز قابل مقایسه نیستند. این مساله وضعیت تحصیلی را در دانشگاه‌های افغانستان وخیم‌تر می‌کند. عامل دیگری که روی فرهنگ افغانستان از جمله سطح تحصیلی در دانشگاه‌های افغانستان تأثیر منفی گذاشت، جنگ چهار

دهه‌ی اخیر است. این جنگ‌ها نیز زاده‌ی همان تعصبات قومی، نژادی، سمتی و مذهبی است که پیامدش را می‌توان حتا در میان نسل جوان امروز و دانشجویان فعلی جستجو کرد. این ذهنیت را میتوان در وجود استادانی که در دانشگاه‌های افغانستان از جمله دانشگاه هرات تدریس می‌کنند، نیز دریافت. گرچه هرات یکی از فرهنگی‌ترین ولایت‌های افغانستان است اما در آن شهر نیز تعصبات به حد بالایی دیده می‌شود، اما به یک شکل دیگر؛ آنان در تعصب‌ورزیدنشان آگاهانه عمل می‌کنند، بدین معنا...

صفحه‌ی ۳

آزاد

## ساختارهای قدرتمند و چالش‌های فراراه دولت‌سازی



در فرجام هر جنگ درازمدت، اجتماعات پس از جنگ به افراد پیروز و موفق که از دل میدان جنگ زنده برآمده به عنوان افراد کاربزمایی و قهرمان می‌نگرند. درون ساختارهای قومی اینگونه افراد تجسم از آرمان‌ها و ایده‌آل‌های مردمش پنداشته شده و توده‌های عام از وی به مثابه شخصیت‌های آرمانی‌اش تقدیر می‌نمایند.

اینگونه افراد که اغلب به شکل طبیعی و مادرزاد با جاذبه و باهوش اند، با بافت‌های اجتماعی و ساختارهای مرتبط با آن در جریان طی مدارج آشنا گردیده و می‌توانند در لحظات حساس به آسانی به تحریک احساسات توده‌ها پرداخته و بر مبنای نیاز روز شور و شوق آن‌ها را مدیریت نمایند. جاه‌طلبی و احساس برتریابی اغلب شاخصه‌ی اساسی اینگونه افراد را تشکیل داده و این احساس گاهی آن چنان بر روان آنها چیره می‌گردد که فکر می‌کنند وی وجدان مجسم ساختار مربوطه‌اش بوده و هر نوع بی‌توجهی بدان می‌تواند عدم حرمت به وجدان اجتماعی جامعه تلقی گردد. این وضعیت روانی سبب می‌شود که هیچ‌گاه وی خود را در جایگاه تابع و افراد فرودست به شمار نیاورده و با آن احساس، راهی را که می‌رود موافق با وجدان جامعه پنداشته و خود را میرا از هر گونه گناه و اغراض می‌پندارند. موجودیت این روحیه سبب می‌شود که اینگونه افراد در مورد هیچ مرجع(حتا مردم) از یک طرف پاسخ گو نبوده و از جانب دیگر مسوولیت

خطاها و اشتباهاتش را نیز ناشی از عدم توانایی و بی‌مسوولیتی روابط اجتماعی‌اش بر شمرده و دیگران را نسبت به خود مدیون فکر کنند. اینگونه افراد از ته دل از دموکراسی، به‌خصوص از دموکراسی درونی بیم و انزجار داشته و آنرا در نهایت خلاف منافع و امیال خود به ارزیابی گرفته و آن روند را در درازمدت غیرمفید می‌انگارند. این وضعیت به تدریج به یکنوع نگرش خودمحوری تبدیل گردیده و افراد را به شخصیت‌های خودداری و خودسر تبدیل می‌نماید. درینصورت اخلاقیات به یک نوع سقوط مواجه گردیده و جانشین نامناسب به جای آن شکل می‌گیرد. اعتقاد به فضیلت ذاتی خود، در کنار برتریابی از همه، کار را به جایی...

صفحه‌ی ۷



درسهای صدور نخست

ب. آذری

صدور نخست "حکومت وحدت ملی" سپری شد؛ اما مهمترین کاری که این حکومت باید می‌کرد، هنوز انجام نشده است: معرفی کابینه.

صدور نخست آزمونی بود که دولتمردان در آن سبک و سنگین شدند:

- شناخت مردم از سران "حکومت وحدت ملی" بیشتر شد. صدور نخست نه تنها مایه امید برای مردم نشد، بلکه این نگرانی را در ذهن بسیاری پدید آورد که ممکن است حکومت مصلحتی بجای پایه‌گرفتن از میان برود. این نگرانی با ادامه بن‌بست سیاسی در کشور در حال تقویت شدن است. بن‌بست کنونی نشان می‌دهد که در صورت تشکیل کابینه هم، شکنندگی "حکومت وحدت ملی" باقی خواهد ماند و تنش نه تنها که کاهش نمی‌یابد بلکه ممکن است بیشتر شود.

- صدور نخست، شناخت پشتیبانان جهانی از دولتمردان افغانستان را بیشتر کرد. پس از امضای "توافقنامه‌ی حکومت وحدت ملی" میان اشرف غنی و عبدالله عبدالله، مقامهای غربی یکی پی هم، از درایت و توانایی این دو شخصیت سیاسی تعریف و تمجید کردند و از آنها چهره‌های وطن‌پرست، مردم‌دوست و دلسوز ساختند. اما حالا که تلاشهای صدروزه برای معرفی کابینه به سنگ خورده است، این تعریف و تمجیدها کمتر شنیده میشود. به یقین که مقامهای غربی هم مانند افغانستانی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که زیادی روی ظرفیت غنی و عبدالله حساب باز کرده بودند.

- سیاست در افغانستان آلوده به سازش، معامله‌گری، چانه‌زنی و امتیازخواهی شخصی است. کسی برای مردم فکر نمی‌کند. در جریان کارزارهای انتخاباتی، "مردم" یکی از واژه‌هایی بود که هر شعاری را با آن مزین می‌کردند. اما پس از انتخابات، هنگامیکه بحث تقسیم قدرت پیش آمد، واژه‌ی "مردم" زیاد شنیده و خوانده نمی‌شود.

- شناخت سیاستگران از مردم هم افزایش یافت. آنان درک کردند که افغانستانی‌ها زیادی گوسفندی هستند. مردم از بس که جنگ دیده‌اند، کشتار و انتحار نگریسته‌اند و قیام و خشونت به پا کرده‌اند، اما چیزی بدستشان نیامده، خسته‌اند. حالا هرچه فساد، دزدی، اختلاس، کم‌کاری و خیانت می‌بینند، چشم‌پوشی میکنند. چون می‌ترسند که از این بدتر نشود. سیاستگران هم به خوبی از این وضعیت بهره‌برداری میکنند و بی‌باکانه‌تر از گذشته بر شانه‌های غافل توده سوار میشوند. برتراند راسل، فیلسوف مشهور انگلیسی گفته بود، مردم گوسفندی سزاوار حکومت گرگان‌اند.

افغانیزه کردن جنگ (۲)

چالشهای "دفاع مستقلانه"

چالشهای سیاسی

تکمیل روند انتقال امنیتی به نیروهای افغان با آغاز "حکومت وحدت ملی" همزمان شده؛ حکومتی که از شکننده‌ترین رژیم‌ها در تاریخ کشور است و در بیش از صدروز نخست کاری نتوانسته کابینه‌اش را معرفی کند. بن‌بست سیاسی کنونی افزون بر گسترش فساد و ضعف حکومت‌داری، فاصله میان دولت و مردم را بیشتر کرده و به بی‌اعتمادی شهروندان نسبت به توانایی دولتمردان دامن زده است. با ادامه بن‌بست سیاسی در کشور، نگرانی‌ها از احتمال فروپاشی حکومت بیشتر میشود.

چالشهای اقتصادی

افغانستان از نظر اقتصادی با چالشهای سخت و دشواری دست و پنجه نرم میکند. به اساس گزارش بانک جهانی، رشد اقتصادی کشور که در سال ۲۰۱۳، ۳.۷ درصد بود، در سال ۲۰۱۴ به ۱.۵ درصد رسید. دلایل کاهش رشد اقتصادی، بی‌اعتمادی افغانستانی‌ها نسبت به آینده خوانده شده که بحران انتخابات ریاست

آسیب‌پذیر است؛ افزون بر کمبود تجهیزات، در میان مردم از محبوبیت بالایی برخوردار نیست، و بارها از سوی نهادهای معتبر داخلی و خارجی به فساد، نقض حقوق بشر و قاچاق مواد مخدر متهم شده است. با آنکه توانایی پولیس در مهار خشونت‌ها با گذشت هر روز بیشتر می‌شود، اما متهم‌شدن این نیرو به فساد و نقض حقوق بشر حیثیت پولیس را که وظیفه‌اش پاسداری از شهروندان کشور است، خدشه‌دار میکند و مخالفان نظام کنونی از آن خوراک تبلیغاتی می‌سازند. به‌ویژه اگر به فهرست اتهامها و انتقادات از پولیس محلی، نیرویی که مسوولیت تامین امنیت مناطق دوردست را به عهده دارد، دقت کنیم، مساله نگران‌کننده‌تر می‌شود. با آنکه این نیرو در سرکوب طالبان در روستاها نقش خوبی بازی کرده، اما دخالت پولیس محلی در جدلهای محلی و قومی از یکسو و متهم‌شدن‌اش به قاچاق مواد مخدر، اخاذی، دزدی، آزار و اذیت مردم و تجاوز جنسی از سوی دیگر، سبب

با تکمیل پروسه‌ی انتقال امنیتی به نیروهای افغان، بحث و نظرها پیرامون "دفاع مستقلانه" بیشتر شده است. وزارت اطلاعات و فرهنگ هم از رسانه‌ها خواسته که با تبلیغ در این زمینه، از نیروهای امنیتی افغانستان پشتیبانی نکنند. تلاشهایی هم اینجا و آنجا از جمله در شبکه‌های اجتماعی به هدف حمایت از نیروهای افغان صورت گرفته که میتواند نقش روحیه‌بخشی داشته باشد. اما اگر ژرف‌تر به واقعیت "دفاع مستقلانه" در کشوری که استقلال به معنای واقعی کلمه را کمتر تجربه کرده است، ببینیم، به نتایج دیگری می‌رسیم. افغانستان در حالی به پیشواز "دفاع مستقلانه" می‌رود که با توجه به چالشهای گوناگون در عرصه‌های امنیتی، سیاسی و اقتصادی، هنوز از آمادگی کامل و لازم برای پیشبرد این روند برخوردار نیست.

چالشهای امنیتی

مهم‌ترین چالش در برابر "دفاع مستقلانه"، نارسایی‌ها و دشواری‌های نیروهای امنیتی افغانستان است. ارتش، پولیس و امنیت ملی، سه نهادی که مسوولیت تامین امنیت کشور را به عهده دارند، گرچه از ظرفیت‌های خوبی بهره‌مند شده‌اند، اما هنوز به مرحله‌ی نرسیده‌اند که بتوان به آن خودکفایی امنیتی گفت.

الف: ارتش

ارتشی که در حال حاضر مسوولیت دفاع از تمامیت ارضی کشور را عهده‌دار است، با مشکلات زیادی از نظر لوژیستیک و استخباراتی و نداشتن تجهیزات و جنگ‌افزارهای سنگین روبرو است. در کنار دشواری‌های دیگر، نبود نیروی هوایی مجهز یکی از چالشهای جدی ارتش است و بویژه در شرایطی که مسوولیت کامل امنیت کشور را نیروهای داخلی به دوش دارند، منجر به افزایش تلفات ارتش و کندی در عملیات‌های نظامی میشود.

همکاران جهانی افغانستان با تمام وعده‌هایی که برای تجهیز نیروهای امنیتی افغان داده‌اند، تلاش صادقانه و کارساز در این زمینه نکرده‌اند. کم‌علاقگی ایالات متحد آمریکا برای تجهیز ارتش افغانستان همواره از سوی مقامهای دولت کابل انتقاد شده، اما به نظر نمی‌رسد این انتقادات توجه امریکایی‌ها را به خود جلب کند. دولت ایالات متحد آمریکا میخواهد افغانستانی‌ها از نظر امنیتی وابسته بمانند، چون هنوز این اطمینان را حاصل نکرده که وجود ارتش قدرتمند در افغانستان به سود استراتژی آسیای‌اش است.

ب: پولیس

پولیس افغانستان در مقایسه با ارتش بیشتر

همکاران جهانی افغانستان با تمام وعده‌هایی که برای تجهیز نیروهای امنیتی افغان داده‌اند، تلاش صادقانه و کارساز در این زمینه نکرده‌اند. کم‌علاقگی ایالات متحد آمریکا برای تجهیز ارتش افغانستان همواره از سوی مقامهای دولت کابل انتقاد شده، اما به نظر نمی‌رسد این انتقادات توجه امریکایی‌ها را به خود جلب کند. دولت ایالات متحد آمریکا میخواهد افغانستانی‌ها از نظر امنیتی وابسته بمانند، چون هنوز این اطمینان را حاصل نکرده که وجود ارتش قدرتمند در افغانستان به سود استراتژی آسیای‌اش است.

می‌شود تا حمایت مردم از این نیرو کاهش یابد و اعتماد به آن یک‌دست و همه‌گیر نباشد.

ج: امنیت ملی

ریاست عمومی امنیت ملی با آنکه در شماری از فعالیت‌های استخباراتی‌اش موفق است، اما در کل از کاستی‌ها و نارسایی‌های جدی رنج می‌برد. ضعف استخباراتی و نفوذ دشمن در این اداره یکی از نارسایی‌ها است. تروریستها حتا موفق شدند خود را به اسدالله خالد، رئیس پیشین امنیت ملی برسانند. حمله بر او با آنکه منجر به کشته‌شدن‌اش نشد، اما سخت مجروح‌اش کرد و آقای خالد دیگر نتوانست به وظیفه‌ی خود برگردد.

اداره‌ی امنیت ملی در یک جنگ نابرابر استخباراتی با دشمنانی هم‌اورد است که از قدرت، امکانات و تجربه‌ی بلندی در کار اطلاعاتی برخوردار هستند؛ موضوعی که مسوولیت‌های استخباراتی این اداره را دشوارتر میکند.

را در پی دارد.

در چنین شرایط و روزگاری، دولت ایالات متحد آمریکا و ناتو افغانستان را تنها گذاشته و مسوول پیشبرد جنگی کرده‌اند که دورنمای دقیق و روشنی ندارد. پیچیدگی‌های استخباراتی این جنگ به حدی است که حتا رهبران ارشد سیاسی کشورهای منطقه از جمله افغانستان درک و شناخت حقیقی از معادله‌های راهبردی بازیگران اصلی ندارند.

باری، افغانستان در صورتی میتواند دفاع مستقلانه را به معنای واقعی کلمه تامین کند که چالشهای امنیتی، سیاسی و اقتصادی را پشت سر بگذارد: الف- ایجاد ارتش، پولیس و استخبارات نیرومند که در کنار برقراری روابط خوب با مردم، فعالیت مبتکرانه و تهاجمی داشته باشد. ب- برقراری حکومت‌داری بهتر و ثباتمند که قدرت ایستادگی و پایداری در برابر رویدادهای سیاسی را داشته باشد.

ج- بلندبردن رشد اقتصادی، اشتغال‌زایی و تلاش برای خودکفاسازی اقتصاد کشور.

• "صدای مردم افغانستان"، از ارسال نوشته‌های فوب شما استقبال می‌کند.

• تنها "گپ مردم" بازتاب دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسوولیت نوشته‌های دیگر به عهده نویسنده‌گان آن میباشد.

• اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

پست الکترونیک: sadaaym@gmail.com

فیس بوک: https://www.facebook.com/sadaaym

صدای مردم افغانستان

مدیر مسوول

عبدالخالق آزاد

شماره‌ی تماس: ۰۷۹۸۵۷۷۸۰۸

سرمدیر

بهرام آذری آموینی

شماره‌ی تماس: ۰۷۰۰۷۵۷۸۸۲

ایمیل: amoniaee@gmail.com

زیر نظر شورای نویسندگان



علی منجی:

## جوانان، سرگردانی و...

بسیاری از جوانب آن را بنابه محدودیت و موانع فرهنگی فقط درون اذهان خود حمل می‌نمایند.

در این میان جوانان دختر و پسر هم وجود دارد که درون فضای به هم ریخته‌ی فرهنگی تا هنوز نتوانسته هويت معين و مشخص را برای خود انتخاب و در احترام به ارزش آنگونه هويت، زندگی‌شان را نظم داده و برای آینده‌شان برنامه ریزی نمایند. تعريف شخصیت اینگونه جوانان دشوار بوده و دارای ابعاد پیچیده و نامشخص به نظر می‌آیند.

آنان اغلب با هر پدیده‌ی نو که در تماس قرار گیرند از آن متأثر گردیده و می‌خواهند بخش‌هایی از آن را هضم و یا ذخیره نمایند، این ذخیره‌ی ناهمگون به هم‌ریختگی روانی ایجاد کرده و فرد مورد نظر را به یک نوع سرگشتگی و سردرگمی روانی مواجه ساخته است.

واضح است که در چنین فضا و محیط ناهمگون و متضاد نگرش واحد نسبت به پیرامون وجود نداشته و در نتیجه جامعه‌ی جوان کشور که معماران آینده‌ی کشور اند، از یک نوع بحران فراگیر هویتی و شخصیتی رنج می‌برند که نسبت به آینده‌ی کشور تأثیر نامطلوب به جا خواهد گذاشت.

این بحران هویتی که جامعه‌ی جوان کشور در مورد جایگاه و ارزش چپستی و کیستی خود پاسخ قناعت‌بخش و درخور شأن ندارند، این نیرو را به جامعه‌ی بدون پناهگاه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مبدل ساخته و یا در یک بررسی دیگر، هويت عمومی و هويت خصوصی جامعه‌ی جوان کشور آنچنان از ناملايمات موجود رنج می‌برد که نیروی جوان کشور نمی‌تواند جایگاه واقعی‌اش را دریافته و مبتنی بر آن جایگاه از خود تعريف مشخص ابراز نماید.

و یا به گونه‌ی دیگر به صورت واضح می‌توان گفت که نیروی جوان کشور نسبت به هويت بزرگ و ملی‌اش که تعلقات او را به جامعه‌ی بزرگ کشور ارتباط می‌دهد آنچنان شاکي است که متناسب به آن در بسا مواقع به دنبال هويت قومی، سمتی و زبانی‌اش دلبستگی بیشتر نشان داده و یا گاهی هويت فرهنگی و اعتقادی‌اش را فراتر از هويت ملی و قومی‌اش سنگین‌تر یافته و به دنبال بهشت موعود تا سرحد انتحار پیش می‌رود.

بی‌اعتقادی و تزلزل میان جوانان کشور تا سرحدی به نظر می‌رسد که در بسا موارد، این نیرو با احساس حقارت و خودکم‌بینی و کم‌بها دادن به ارزش و شخصیت خود یک نوع بیماری پیچیده‌ی روانی را بازتاب می‌دهد.

از سوی دیگر، بسیاری از جوانان در فضای موجود خود را بی‌پناه و بی‌کس شمرده و به گونه‌ی عمیق از مناسبات سیاسی-فرهنگی موجود ناراض بوده، اما با خودسانسوری نظر به بی‌پناهی خودانگاشته‌شان، جرئت ابراز نظر و نقد را به خود نمی‌دهند. آنان مانند بسیاری فرقه‌های مذهبی یک نوع فرهنگ تقيه را رعایت و کته افکار و ذهنیت‌شان را برون نمی‌دهند. اینگونه جوانان دارای شخصیت دوبعدی بوده و شخصیت ظاهری و باطنی آن و یا شخصیت نهان و آشکار آنان از هم متفاوت به نظر می‌رسد. این وضعیت سبب می‌شود تا ناگفته‌ها روی هم انبار گردیده و به شکل عقده‌ی حقارت به تدریج گسترش یافته و در مقاطعی از تاریخ مانند زخم زیر پوست، سر باز کرده و مشکلات متعدد به بار آرد.

و نه منابع علمی رسوخ یافته و به تدریج به یک نوع ارزش‌های مقدس و ماندگار تبدیل می‌گردد. البته میزان تأثیرپذیری اینگونه افکار میان نسل جوان منسوب به ملیت‌ها و اقوام کشور متفاوت بوده و به خصوص میزان آزادی‌های مدنی میان دختران و پسران جوان مربوط آن به ساختارها کاملن از هم فرق داشته و سطح تأثیرپذیری آن نیز از آنگونه معیارها پیروی می‌نماید.

افراد واقعیت‌گرا میان نسل جوان کشور در دو کته‌گوری بیشتر به نظر می‌خورد. اولین گروه‌های واقعیت‌نگر جوانانی هستند که ناملايمات، خوبی‌ها و بدی‌های زندگی را به‌ویژه بعد از تحصیل و یا در جریان کار و سرگردانی در پی کار با وجود و احساس‌شان لمس نموده و در جریان عمل به واقعیت‌ها و ناملايمات دست یافته‌اند.

دسته دوم گروه‌هایی اند که به شکل عملی آنگونه ناهنجاری‌ها را کمتر دیده و یا شناخته‌اند، اما شنیده و به شکل تصویری به آن دست یافته و از آن سبب در گفتار این نیرو واقعیت‌ها کمتر اما آرمان‌گرایی و ایده‌آل‌اندیشیدن بیشتر به چشم می‌خورد. این تفاوت نگرش اغلب به خصوصیات اجتماعی، فرهنگی و حتا خصوصیات قومی جوانان هم رابطه می‌گیرد. جوانان مربوط به بسیاری از اقوام شبکه‌ی وسیعی از ناراضیان در این کشور را تشکیل می‌دهد، که خواهان تغییر بنیادی در ساختار سیاسی کشور اند. اینگونه افکار درون آنگونه جوانان پایه‌ی ارزشی دارد که موقعیت و جایگاه افراد جوان کشور را در این نظام از پیش تعريف شده، مشخص و معین شده می‌انگارند. موضوع مهارت در کار، سطح تعلیم و تحصیل را در این زمینه موثر ندانسته بلکه برخلاف روابط قومی، زبانی، سمتی و امثال آن را تأثیرگذارتر از همه فضایل و ارزش‌های معیاری دانسته و نسبت به اوضاع به گونه‌ی بدبینانه می‌اندیشند. این گروه‌های نسلی خود را افتاده در سراسیمگی می‌پندارند که هر آن امکان سقوط از آن وجود داشته و فکر می‌کنند فرد در جلوگیری و یا رهایی از آن توان مقاومت و پایداری ندارد.

افکار ناراضی که در این کشور پیشینه‌ی دور و دراز دارد به یک‌نوع بیماری عمومی می‌ماند، که اغلب هر فرد به اندازه‌ی کم یا زیاد به آن مصاب بوده و از دردهایش نظر به میزان آن شکایت و حکایت دارد.

این ناراضیاتی نظر به گونه‌های جنسی هم تفاوت‌هایی را با خود حمل می‌نماید. دختران جوان نظر به پسران ناراضی‌تر دیده شده و موضوع هدایت و برنامه‌ریزی برای زندگی کردن و کسب امتیاز را از اختیار و حیطه‌ی قدرت خود خارج ارزیابی نموده و خود را در دست تقدیر، ابزار بی‌روح می‌انگارند.

چون فضای اجتماعی و فرهنگی برای این دو جنس در کشوری مثل افغانستان از اساس با هم تفاوت‌هایی را شاهد است، به پیروی از آن تفاوت‌ها کنش و واکنش‌ها هم از درجات مختلف برخوردار است. این فضای فرهنگی حتا درون کانون خانوادگی از اختلاف فاحش برخوردار بوده و فضای زندگی برای دختر جوان و پسر جوان درون یک خانواده باهم تفاوت فاحش دارد. پسران در پیروی از فرهنگ حاکم چندان انعطاف پذیر نبوده و با آن در بسیاری موارد با بررسی و حتا لجاجت برخورد می‌نمایند، در حالیکه دختران جوان اغلب موافق بسیاری از سنت‌های فرهنگی بوده و یا به ظاهر از آن رضایت نشان می‌دهند. اما در باطن هم پسران و هم دختران جوان واقعیت‌های ذهنی خاص خود را دارند، که

## "امیدوارم روزی برسد که افراد

### شایسته جایشان را پیدا کنند"

روابط و شایسته‌سالاری ارائه شد. چقدر امیدوارید که این شعارها عملی گردد و شرایط بوجود آید که در آن شایسته‌سالاری و سپردن کار به اهل کار عملی گردد؟

من به وعده‌های "حکومت وحدت ملی" نسبتن خوش‌بین هستم. امیدوارم وعده‌هایی را که به مردم افغانستان داده‌اند، بتوانند عملی کنند. از جمله وعده‌ی اشتغال‌زایی برای جوانان بیکار. من منحصرت یک شهروند افغانستان از حکومت وحدت ملی می‌خواهم که به زودترین فرصت کوشش کنند، اختلافات درونی‌شان را حل کنند و مردم را در آتش این تضادهای درونی نسوزانند. هر قدر گام‌ها بسوی حکومت‌داری خوب، ایجاد دولت مدرن و ثبات سیاسی، کندتر پیش برود به‌همان اندازه مردم فقیرتر و بیچاره‌تر می‌شوند. امیدوارم دیگر مردم افغانستان را به بهانه‌های مختلف مثل اعلان کابینه و غیره رنج نداده و به زودترین فرصت تیم کاری‌شان را بسازند تا مردم از این فقر، فلاکت و بیچاره‌گی بیرون بیایند. امیدوارم حکومت وحدت ملی برنامه‌ی عملی‌یی را برای اشتغال‌زایی جوانان و فارغ‌التحصیلان کشور نیز روی دست گیرند.

اگر بعد از اعلان کابینه و شکل‌گیری تیم کاری حکومت وحدت ملی نتوانستید کار مناسبی پیدا کنید، چه می‌کنید؟

اول اینکه کوشش نهایی‌ام را خواهم کرد تا در یکی از ادارات دولتی یا غیردولتی کاری بدست بیاورم، اما اگر نتوانستم باز هم خوشحال می‌شوم، زیرا شاید به جای من فرد شایسته‌تر و لایق‌تری استخدام شود. در آن صورت، من نیز برای ارتقای ظرفیت و توانایی علمی‌ام نهایت تلاش خواهم کرد. در نهایت باز هم ناامید نخواهم شد و در پی کارهای شخصی و فعالیت‌های خصوصی خواهم گشت.

به نظر شما، برای تحقق شایسته‌سالاری چه باید کرد؟

در قدم اول، امیدوارم روزی برسد که افراد شایسته جایشان را پیدا کنند و پستی را اشغال کنند که شایسته‌شان است و آن هم بدون هیچ واسطه و میانجی‌گری‌ای.

کسانی که پست‌های بلند دولتی را اشغال می‌کنند، باید به فکر ساختن تیم کاری باشند، به این بی‌اندیشند که چگونه تیم کارا و کارفهمی را ایجاد کنند تا بتوانند نتیجه‌ی مطلوبی را بدست آورند و در فکر این نباشند که از کدام قوم، سمت و یا مذهبی هستند و هیچ‌گاه در پی خویشاوندگرایی نباشند. به نظر من ساختن افغانستان نیز در گرو همین مساله است. هرگاه شایسته‌سالاری در برنامه‌های حکومت در اولویت قرار گرفت، آنگاه افغانستان گام بزرگی را به سوی توسعه و ترقی خواهد برداشت.

به عنوان سوال آخر، پیام تان برای جوانان و حکومت وحدت ملی چیست؟

پیام به جوانان، به‌خصوص جوانان بیکار این است که همیشه پشت‌کار داشته باشند، در فکر این نباشند که چرا استخدام نمی‌شوند، بلکه همیشه کوشش کنند ناامیدی را به خود راه ندهند، همیشه تلاش کنند با خون‌سردی، آرامی و پشت‌کار به فعالیت‌های‌شان ادامه دهند. پیام برای حکومت این است که در فکر مردم باشد و دل‌شان برای این مردم بیچاره بسوزد، دولت‌مردان نیز در فکر چاره و راه‌حل‌های مناسب و پایدار در زمینه اشتغال‌زایی و دیگر مشکلات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور باشند تا مردم از این بدبختی نجات یابند.

که طوری تعصب می‌ورزند که دانشجویان نفهمند استادشان متعصب است. آنان بیشتر با دانشجویانی تعصب دارند که از ولایت‌های دیگر هستند و محصلان از این وضعیت خیلی رنج می‌برند؛ این مساله در وقت ارزیابی و امتحان بیشتر مشهود است. استادان دانشگاه ما، بیشتر به رابطه‌ها، خویشاوندی و هم‌شهری بودن توجه می‌کنند تا به پارچه‌ی امتحان. از سوی دیگر، بعضی از دانشجویان نیز بنابه دلایلی درس را جدی نمی‌گرفتند.

استادان چرا با دانشجویان برخورد دوگانه داشتند؟

چنانچه گفتم، این برخوردهای متعصبانه‌ی استادان ناشی از همان چند دهه جنگ است، زیرا استادان نیز متأثر از همان دوران اند. استادان ما بیشتر تعصبات قومی و سمتی را دامن می‌زدند. بعضی از استادان دانشجویان را به یک نگاه نمی‌دیدند.

بعد از اینکه از دانشگاه فارغ شدی تا به حال به چه کارهایی مصروف بوده‌یی؟

قبل از اینکه به سوال شما بپردازم، در نخست می‌خواهم اشاره‌یی روی وضعیت فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها داشته باشم؛ به مجردی فارغ‌شدن دانشجو از دانشگاه، مشکلی که پیش‌روی دانش‌آموخته‌گان سبز می‌شود، مساله‌ی اشتغال‌زایی، بیکاری و عدم حمایت دولت از فارغ‌التحصیلان است. عدم حمایت دولت و نداشتن برنامه‌ی منظم و عملی در بخش اشتغال‌زایی برای فارغ‌التحصیلان، انگیزه را از آنان سلب می‌کند، وقتی آنان برای یافتن کاری از این اداره به آن اداره، از این وزارت به آن وزارت می‌گردند ولی کاری نمی‌یابند، دست به مهاجرت می‌زنند. آنها ماه‌ها و حتا سال‌ها در پی یافتن کاری سرگردان می‌گردند، وقتی نتیجه‌ی بدست نمی‌آورند مجبور به ترک خانه و کاشانه‌ی‌شان می‌شوند. وقتی جوانی نتواند حداقل آرزویش را که همان اشتغال باشد، بدست آورد، برای رفع نیازمندی‌ها و بدست‌آوردن آرزوهای خویش، راهی کشورهای دیگر می‌شوند و عده‌ی کمی از فارغ‌التحصیلان توسط واسطه‌های بلند دولتی استخدام می‌شوند. ولی فارغ‌التحصیلان دیگر از اینکه در ادارات دولتی بنابر عدم ظرفیت و نداشتن واسطه استخدام نمی‌شوند، مجبورند دست به کارهای شخصی، تجارت و حتا کارهای شاقه بزنند. اما در مورد خودم باید بگویم که مدت دو سال است که بیکارم. من از جمله‌ی فارغ‌التحصیلانی هستم که هیچ آشنایی در ادارات دولتی، وزارت خانه‌ها، سفارت‌ها یا ارگ ندارد. در چنین شرایطی، مدارکی که در دست دارم برای استخدام شدنم در یکی از بست‌های پایین دولتی کافی نیست، چون چیزی را که خیلی مهم‌تر از مدرک است- واسطه- ندارم. در این صورت، کوشش می‌کنم دست به کارهایی بزنم که حداقل نیازمندی‌ها و مشکلات مالی‌ام را مرفوع ساخته و آرامش فکری و درونی مرا نگه دارد. اما این کارهای موقتی و حاشیه‌یی نمی‌تواند تمام نیازهای مالی و اقتصادی مرا برآورده کند. اما من در هر شرایط و زمانی کوشش کرده‌ام کاری داشته باشم، ولو کار موقتی و حاشیه‌یی چون کار کردن از یک لحاظ باعث آرامش درونی و روانی من می‌شود، از سوی دیگر مرا از مریضی‌یی بنام بیکاری رهایی می‌بخشد.

با در نظر داشت منشور انتخاباتی تیم‌های حاکم (تیم تحول و تداوم و تیم اصلاحات و همگرایی) در دوران کارزار انتخاباتی و شعارهایی چون سپردن کار به اهل کار، حاکمیت ضوابط بر

# بررسی مناسبات دولت و مردم در افغانستان



نتوانسته آنچنان ثبات سیاسی را که خلفای بغداد و صفوی‌ها و مغول‌ها در هند به میان آورده و مدنیت را به نام خود رقم زده باشد، بیآورند. به ویژه این وضعیت بعد از سال ۱۷۴۷م به یک نوع انحطاط و افول مبتلا بوده که هیچ قدرتی نتوانسته در هیچ نقطه‌ای این سرزمین نمادی از مدنیت متناسب به شأن تاریخ را به میان آورد.

با وجود همه کمبودات، نیروی کار این سرزمین در طول قرون نه تنها خود را بلکه سلسله‌ی به هم مرتبط و وسیع را که از عمال دولتی (حاکم و قاضی، پولیس، مامور غارت (مالیه) و ده‌ها نام و عنوان دفتردار آغاز و به اربابان ده، اربابان کلان قرا و قصبات، سادات، روسای عشایر، روحانیون متعدد، میر کوه، میر آب، آهنگر، مس‌گر، زرگر و کوزه‌گر و غیره گروه‌های غیرمولد را هم اعاشه و ابطه کرده است.

مشکل دیگری که در این سرزمین به مثابه‌ی شمشیر داموکلس، ساکنان این مرز و بوم را رنج می‌دهد، علاوه بر طبیعت بد حاکمیت‌ها، خشم و مهر طبیعت است. ثروت و سرمایه‌ی این جغرافیا به آسمان ارتباط دارد. بارندگی در این سرزمین منبع اصلی ثروت به شمار رفته و بی‌مهری آسمان را حتا شگون بد نسبت به حاکمیت‌ها تلقی می‌نمایند. در بستر همی این نابسامانی‌ها این سرزمین هیچ‌گاه نتوانسته و با این شیوه‌ی کنونی نمی‌تواند از بستر تعامل بازار برایش آن چنان کالای انبوه تولید نماید که پی‌آمد آن تولید بتواند تحول چشمگیری را در عرصه‌ی مناسبات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی به میان آورده و دورنمای روشن‌تری را پیش پای ساکنان آن ترسیم نماید. این گونه سازمان تولیدی غیرمتمرکز، که هر یکی مستقل از دیگری به زندگی‌اش ادامه می‌دهد، در عین حال که یک‌نوع سازمان تولیدی بسیط و ابتدایی به شمار می‌رود، گونه‌ی بی‌جان سختی تاریخی را با خود همراه دارد که می‌توان شاه‌کلید عدم تغییر را فقط در دست آن شناسایی کرد. در پنجاه سال اخیر، مجموعه‌ی نظام‌های مورد نیاز و یا مورد پسند انسان معاصر، از مشروطیت تا جمهوریت، از گونه‌ی گرایش‌های سوسیال-شونیستی تا انواع حاکمیت‌های دینی و مذهبی تا نظام کنونی در این سرزمین شکل گرفت ولی آن چنان که باید نتوانست آن شاه‌کلید را برای تغییر بنیادی به کار اندازد.

انسان افغانستانی در گرو این مناسبات اجتماعی-سیاسی به شکل تنگاتنگ گیر مانده که اگر از مدار آن ظاهر خود را خارج و حتا در پنج قاره‌ی دیگر هم به فاصله‌ی جغرافیایی از آن قرار داشته باشد، این مناسبات در آنجا هم دامن آن را خواهی نخواهی گرفته و به شکلی در مدارهای دورتر آن را با خود همنا ساخته و بخشی از امکانات مادی تولید شده توسط او را در خدمت خود می‌کشاند.

\*\*\*\*\*

تغییر نه کرده ولی در رهبری ساختارها، مهره‌ها یکی به جای دیگر قرار می‌گیرد. هرگاه این روند به نفع سقوط هیئت حاکمه که نمی‌توان به آن طبقه خطاب کرد اتفاق بیفتد، لایه‌ی دیگری که در این جابه‌جایی روی صحنه ظاهر گردیده، مانند گروه‌های پیشین از همان کمبودات رنج می‌برد.

دگرگونی در شیوه‌ی امرار معیشت با وجود تغییرات، اما از درون آنچنان که در غرب به پیروی از سرمایه و ماشین متحول گردید، چندان محتمل به نظر نمی‌رسد. تقسیم کار برخلاف جوامع غربی نه به تبعیت از مناسبات حاکم بر بازار، بلکه مانند میراث منقول و غیرمنقول موروثی است، پیشه و حرفه از پدر به پسر منتقل گردیده و در کیفیت تقسیم کار در سطح وسیع تغییر بنیادی ایجاد کرده نمی‌تواند.

پسر در عین حال که به اکتساب از شغل پدر به امرار معیشت می‌پردازد، هر زمان در صدد آن است تا کار و پیشه‌ی دیگری را رو به راه نماید. بنابراین دلبستگی به کار و انتخاب شغل نیز برای انسان افغانستانی، آنچنان که در جوامع معیاری مرسوم است، چندان تثبیت و نهایی نگردیده است.

موجودیت صنایع و تقسیم کار که بر مبنای ضرورت خود به خود نظم جبری را به تبعیت از ماشین به دنبال داشته و انسان زنده را به تبعیت از ماشین (موجود مرده) وادار می‌سازد، درین سرزمین پا نمی‌گیرد. اگر پا هم گرفته باشد به مقدار نهایت ناچیز و غیرتأثیرگذار است که نتوانسته به اعمال قانون مندی پرداخته و نظم کهن و سنتی را که یک‌نوع بی‌نظمی به شمار می‌رود، از میان بردارد. جامعه در بستر این گونه مناسبات اقتصادی که مالکیت بر زمین و آب، مراتع و جنگلات که از خصوصیات اشتراکی تا خصوصی را در معامله با دولت حفظ کرده در کنار زراعت و مالداری هیچ‌گاه نتوانسته صنایع دستی و پیشه‌وری را به آن سطح بلند متحول سازد که اساس مناسبات را تحت شعاع قرار داده و به نفع نیروهای نوین متحول سازد.

شاخصه‌ی دیگری را که در این گونه مناسبات اجتماعی اقتصادی می‌توان مشاهده کرد، عدم کنترل دقیق دولت در عرصه‌ی تولید محصولات است. تاریخ این سرزمین نشان می‌دهد که حتا متمرکزترین نظام‌های سیاسی از امیر عبدالرحمان تا حفیظ الله و امارت اسلامی هم نتوانست، کنترل دقیق بر بخش تولیدات زراعتی و مالداری و یا بخش محصولات جدا از آن کالا به میان آورد. موضوع دیگر اینست که افغانستان مشابهتی با بسیاری از کشورهای آسیایی و شرقی ندارد. عدم کنترل متمرکز دولت بر روی نیروی کار اجتماعی و قوای بشری بوده است. این مساله به ویژه بعد از اسلام بیشتر به نظر رسیده و حتا دولت‌های قدرتمند که در این جغرافیا شکل گرفته با استفاده از ابزار و نظم دولتی نتوانسته آبدات و ابنیه که سمبول مدنیت کهن مانند دیوار بزرگ چین، اهرام ثلاثه‌ی مصر و آبدات مغول‌ها در هند باشد، به میان آورد. لذا قدرت‌های هزار و اند سال اخیر در این کشور

امیدواری‌های کاذب، نظام‌ها پشت هم فرو می‌پاشد، اما مشکلات همچنان پایدار باقی می‌ماند.

زندگی فردی در این شیوه وجود ندارد. فرد وارد جمع و سپس وارد زندگی خصوصی می‌گردد و به مالکیت دست می‌یابد. واردشدن در جامعه، به مفهوم ورود درون یک مناسبات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است، که از خود مدیران غیررسمی دارند. رعیت هم روی زمین کار می‌کند هم در بخش شعیار و آداب اجتماعی در کنار سنت قبیله‌ی قرار داشته و از آن حراست می‌نماید. رعیت در اینجا تنها به تولید نعمات مادی نمی‌پردازد، بلکه در عرصه‌ی نظامی در جریان حوادث تنگ برداشته و به زعم خود از حریم مالکیت شخصی و یا از سنن آباپی هم به نفع ارباب و یا جوامع دیگر حراست می‌نماید. در کنار آن در صورت تخلفات فرهنگی، در کنار ملای روستا و یا شهر ایستاده از حریم باورهای عقیدتی‌اش با جان و مال پاسداری می‌نماید. این اجتماع بشری در جریان تولید نهایت پراکنده و دور از هم قرار دارد. اما در جریان زندگی اجتماعی، بویژه در صورتیکه نیازهایی به میان آید و یا خطرات غیرمترقبه متوجه زندگی‌اش گردد، آن چنان به هم بافت می‌خورد که یک کتله‌ی بهم پیوسته را نمایندگی می‌نماید. تعاون و همکاری میان این کتله به گونه‌ی داوطلبانه بوده و هیچگونه مزد و پاداش و یا منت و بهانه‌ی در آن جا ندارد. این موضوع وابستگی اجتماعی افراد را بهم از یک‌سو و تمثیل می‌نماید. مشکل دولت در بخش مدیریت از بالا در اینست که در این زمینه تا هنوز نتوانسته هیچگونه اختلالات را متوجه نفس نظام اجتماعی ساخته و آنرا در مسیر منافع خود جهت دهد. شبیه این گونه راهکار، شیوه‌ی زیست درون حیوانات وحشی، به ویژه درون گله‌های هم گروه، که در شرایط خطر انسجام می‌یابد و در حالت عادی پراکنده می‌شود به خوبی قابل مشاهده است.

ناگفته نماند که در این زمینه شباهت به آن گونه‌هایی از حیوانات در جنگل دیده می‌شود که ضعیف بوده و توانایی دفاع از خود را به تنهایی ندارند. فرد خود را فقط در کنار جمع قوی و آسیب‌ناپذیر می‌پندارد. تنش‌های اجتماعی به نفع سرامدان جامعه بوده و بهانه‌ی برای دوشیدن رعایا می‌گردد. چون جامعه‌ی در حال تنش و نزاع به هزینه‌ی بیش‌تر از جوامع آرام و بدون تنش ضرورت دارد. همه هزینه و اندوخته‌های فرد و جامعه در کل در جریان تنش‌ها اغلب به هدر رفته و به مثابه‌ی انرژی منفی در تقابل با تکامل تاریخی جامعه صرف می‌گردد. چون مازاد تولیدات زراعت و مالداری در آن سطح نیست که همه نیازمندی‌های نظام را پاسخ گفته بتواند، دولت لازم می‌داند تا با استفاده از نیروی کار رعایا در بخش‌های مختلف به گونه‌ی حشر و بیگانه هم کار گیرد. در این صورت بهره‌برداری از مازاد نیروی کار، مازاد محصول تولیدات زمین، و حیوانات و حتا مواد غذایی هم حتمی می‌گردد. این قدرت در عین حال که از یک‌نوع ابهت ظاهری برخوردار است، در عین حال از درون کهن و فرسوده بوده و با یک توطئه به نفع فرد و یا تیم دیگر سقوط می‌نماید. در این وضعیت ثبات در نظام اجتماعی چندان از اساس

دولت‌سازی در افغانستان، مدام بهانه و ابزاری برای یک، چند، چندین تیم و یا افرادیست که یک اجتماع بزرگ انسانی را به گروگان می‌گیرند. در این‌گونه دولت‌سازی چیزی که وجود ندارد نقش مردم است، مردم در این کشور مصروف منازعاتی است که ظاهر در حول وحوش مالکیت خصوصی صورت می‌گیرد و به زعم همه اینگونه مالکیت، مالکیت خصوصی پنداشته می‌شود، اما به گمان نگارنده این پدیده چندان به مالکیت خصوصی شباهت ندارد. این ادعای مالکیت و یا عدم وجود مالکیت خصوصی برای سردمداران نظام بهانه‌ی برای استمرار حاکمیت بوده و زمینه را برای پیش کشیدن پای دولت و در عین حال راه‌اندازی و سرهم‌بندی لوائح و مقررات قانونی باز می‌نماید. درون این همه ساختارها-تنها بر مبنای عرف تاریخی و شرع دولت می‌تواند به تنهایی ادعای مالکیت خصوصی کل مایملک کشور را نموده و بر مبنای آن از مردم (رعایایش) باج و خراج و مالیات و عشر و ذکات و صدقات و غیره را که گاهی تا صد فقره هم رسیده مطالبه نماید. این غارت نظام‌مند که ظاهر غرض حفظ ثبات قابل توجیه است، تلاطم این روند را موجه ساخته و مخل آن را خلاف نظام اجتماعی انگاشته با برچسب القاب یاغی و باغی به آن می‌تواند از آخرین ابزار کیفری بهره گیرد. اما منبع معنوی این توجیه، علاوه بر باورهای اعتقادی، عرف سنتی و باورهای عامیانه‌ی توده‌ی است.

این غارت عمدتاً در سه بخش هزینه می‌گردد، تأمین معیشت هیئت حاکمه کشوری، تمویل غارتگر برای اقتاع بوروکراسی و کارکنان مزدبگیر و استخدام نیروی اجیر نظامی برای سرکوب غارت‌شدگان. در صورت بی‌توجهی و یا پشت پا زدن به اصول و اساسات مدرن دولتی، فقط زور قانونمند می‌تواند گره کار را به نفع نظام بگشاید.

هیئت حاکمه می‌تواند بر مبنای نیازهای روبه‌ازدیادش، نه تنها حدود و ثغور مالکیت افراد را با ایجاد یک قانون کم و کسر نماید، بلکه بر میزان مالیات و غارت هم هر سال بیفزاید. مقاومت فرد در مقابل نظام در این کشور جرم پنداشته شده و فرد مورد ارتکاب به اشد مجازات توبیخ می‌گردد، به‌ویژه اگر روابط خوبی با رهبری نظام نداشته باشد. در این صورت هیئت حاکمه از درون برای بلعیدن این همه چپاول و غارت درون هم درگیر بوده و هر یکی می‌کوشند از این خوان یغما بهره‌ی بیشتر برداشته و خود را تأمین نماید. نزاع درونی هیئت حاکمه که در واقع انعکاس تضاد درونی برای توزیع قدرت و ثروت را تمثیل می‌نماید، موجودیت متحد تیم هیئت حاکمه را برای درازمدت به چالش می‌کشد. نظام پشت نظام بر مبنای رشد تضاد درونی فرو می‌پاشد؛ و تیم نو جای تیم کهن را اشغال و با برنامه‌ی نو با محرومان جامعه طرف می‌گردد. در این جا پدیده‌ی ماندگار فقط محرومان است که برای بقای فزیکتی خود و تأمین هیئت حاکمه، نیروی کار و انرژی‌اش را هزینه می‌نمایند. از همان سبب افغانستان با وجود

## نیم‌نگاهی به شبکه‌های...

د- تضعیف اعتماد اجتماعی: ذکر انواع انحرافات از طریق رسانه‌ها و اعلام رشد سرسام‌آور آن منجر به ایجاد روحیه سوءظن و شک نسبت به سایر افراد جامعه می‌شود و احتمال وقوع این انحراف را از سوی تکتک اعضای جامعه تقویت کرده و روحیه‌ی اعتماد عمومی را تضعیف می‌نماید. همچنین با رسانه‌ی کردن جرایم ممکن است والدین نسبت به رفتار فرزندان‌شان بدبین شده و احتمال ناسازگاری در خانواده را افزایش دهد. (صالحی: ۲۷۴ و ۲۷۵)

بعد از سقوط رژیم طالبان و بوجود آمدن حکومت موقت و حکومت جدید با رویکرد دموکراتیک خیلی پدیده‌های جدید در این جامعه ظهور کرد، یکی از این پدیده‌ها ظهور شبکه‌های تلویزیونی خصوصی بود. شبکه‌های تلویزیونی در افغانستان بیشتر خصوصی و کم‌تر دولتی است؛ بعضی شبکه‌های تلویزیونی خصوصی از کسانی است که منتفذ و شخصیت‌های کاریزمایی جامعه است، اما بعضی تلویزیون‌های شخصی با رویکرد مسلکی و تخصصی برای ارایه‌ی اطلاعات، رهبری افکار عمومی و اشاعه‌ی اندیشه و افکار مورد نظرشان در حوزه‌ی عمومی ابراز وجود کردند. اکثر شخصیت‌های کاریزمایی برای حفظ طرفداران و پیروان‌شان در سطح کشور از

ندارند، شکار می‌کنند. این تلویزیون‌ها چیزی جز بلندگوی و توجیه‌گر سیاست‌های راست و دروغ رهبران کاریزماتیک نیستند. اما شبکه‌های تلویزیونی که بیشتر مسلکی و تکنالژیک عمل می‌کنند و از یک نگاه خود را بی‌طرف می‌پندارند، از جمله‌ی تلویزیون‌هایی هستند که می‌خواهند با رویکرد نسبتن نوگرایانه مطابق به اوضاع و شرایط روز و نیاز مخاطبان، کالاهایی را ارائه کنند که به ذوق مخاطبان خوش بخورند، کالاهایی که نسل جوان را بیشتر از پیش مجذوب کنند و بتوانند ذهنیت نوگرایی را در قالب ساختار جامعه‌ی افغانی بر مخاطبان‌شان تزریق کنند. در این مساله تنها چیزی که خیلی اهمیت دارد، تجارت، صنعت و منفعت اقتصادی‌شان است. این نوع شبکه‌های تلویزیونی در پی تجاری‌سازی هنر و فرهنگ هستند. به‌گفته‌ی فرانکفورتی‌ها، این رسانه‌ها نه تنها هنر را در امواج این تجاری‌سازی غرق و کاملن ناپدید می‌کنند بلکه، توانایی تفکر مستقل و انتقادی افراد را نیز از اساس ویران می‌کنند.

تولید سریال‌های خارجی در تلویزیون‌های افغانستان از یک‌سو باعث تبادل، تعامل و گفتگوی فرهنگی می‌شود، از سوی هم، تضاد فرهنگی را در قالب ساختار و عاملیت، نو و کهنه، هم‌گرایی و واگرایی اجتماعی انعکاس

قرن بیستم، قرن اختراع پدیده‌های شگفت‌انگیز بشری است و بدون شک یکی از شگفت‌انگیزترین پدیده‌های این عصر نو ظهور صنعت سینما و به دنبال آن تلویزیون است. پرده‌ی سینما به تصاویر جان می‌بخشید و تلویزیون این تصاویر متحرک را به عمق اجتماع و کانون‌های خانوادگی انتقال داد. جاذبه و گیرایی تلویزیون آن‌چنان بود که "جعبه اسرار آمیز و جادویی" لقبش دادند و با گذشت زمان این جعبه‌ی جادویی همه مرزها را پشت سر نهاد و سراسر جهان را تسخیر کرد، به گونه‌ی بی‌چشم دوختن به صفحه‌ی شیشه‌ی تلویزیون لذت نبرد و ساعاتی از زندگی خود را با دیدن برنامه‌های آن سپری نکنند.

می‌دهد. حتا این تضادهای فرهنگی تاثیر عمیقی روی خانواده‌ها و کودکان دارد که پیامدهای زیادی را از جمله شکاف میان‌نسلی و از خودبیگانگی اجتماعی را در پی دارد. به گفته‌ی مک‌لوهان "رسانه همان پیام است." رسانه‌ها همواره باید به پیام و محتوای کالاهای تولید شده‌شان توجه کنند تا بتوانند تاثیرگذار باشند. در صورتی که محتوای کالاهای ارائه شده (از خبرها گرفته تا بحث و گفتگو و سریال‌ها) پیام مبهم، گنگ و نادرستی را ارایه کنند، رهبران رسانه‌ی به مقصدی که می‌خواهند نمی‌رسند و از سوی دیگر مردم هم نمی‌توانند از آن چیزی بدست بیاورند. اینجاست که گفته‌ی هابرماس صحیح از آب در می‌آید که رسانه‌های تجاری مجبورند حامی محتوایی باشند که ضامن فروش بالای محصولات تجاری است و بس.

شبکه‌های تلویزیونی در افغانستان در بعضی موارد از جمله ایجاد همدلی، همبستگی و تعاملات اجتماعی و بهینه‌سازی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی خوب‌تر عمل کرده اند، اما در بعضی موارد دیگر باعث واگرایی، تضاد و شکاف اجتماعی شده‌اند. از سوی دیگر این رسانه‌ها بیشتر از آنکه به توسعه‌ی فرهنگی فکر کنند، در پی ارائه برنامه‌های سرگرمی و

رسانه‌ها بخصوص شبکه‌ی تلویزیونی خود استفاده می‌کنند، چون لازم نیست برای بیان نظریات و اندیشه‌هایش به قره و قصبات دوردست سفر کنند، فقط لازم است که بیانیه‌ی در مورد اوضاع و مسائل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی نشر کنند، با همان بیانیه، اکثریت طرفداران مطلع می‌شوند که موضع‌گیری‌شان در قبال فلان قضیه چگونه باشد و برای توجیه همان موضع‌گیری از کدام ادبیات و طرز بیان استفاده کنند.

از سوی دیگر، این رسانه‌های شخصی که در دست رهبران کاریزماتیک است می‌تواند ابزار خوبی برای ارایه‌ی طرح، اندیشه و خواست‌های آنان از دولت باشد و می‌تواند عامل خوب فشار بر دولت برای کسب موقعیت‌های سیاسی و پایگاه اجتماعی در پست‌های مهم دولتی و اجتماعی باشد.

ماهیت کلی رسانه‌های جمعی در افغانستان بیشتر خوراک فکری مورد نیاز مخاطبان را بنابه علایق و خواست رهبران رسانه‌ی ارائه می‌دهند، تا با این وسیله بتوانند به تعداد نه تنها مخاطبان بلکه پیروان رهبر کاریزماتیک بی-افزایند. این نوع شبکه‌های تلویزیونی بیشتر مخاطبانی را که مقلد و مصرفی‌اند یعنی کسانی که توانایی تولید اندیشه و نظریات نو را

تفریح اند؛ بهتر این خواهد بود که رهبران رسانه‌ی در فکر توسعه‌ی فرهنگی، جامعه‌پذیری، ارتقای آموزش و پرورش و رشد شعور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مردم باشند.

در نتیجه می‌توان گفت، به هر میزان که رسانه‌ها بخصوص شبکه‌های تلویزیونی به سوی تجاری‌سازی گام بردارند، به همان اندازه از رسالت‌ها، استقلالیت و واقع‌گرایی ژروئالیستی‌شان به انحراف می‌روند.

منابع:

صالحی، پروین، نقش و اهمیت رسانه‌های جمعی و کارکرد آنها، شماره‌ی ۲۶۱ و ۲۶۲، سیاسی-اقتصادی گیدنز، آنتونی، ۱۳۸۹، جامعه‌شناسی، تهران، نی

## اتحادیه اور آسیا...!

بی‌شبهت به اتحادیه اروپا نیست، هر چند که در قراردادهای حقوق مدنی و اجتماعی و حقوق بشر برای شهروندان کشورهای عضو چندان مورد تاکید نیستند. در واقع اتحادیه اوراسیا یک اتحادیه اقتصادی است که کم یا بیش در خدمت اهداف ژئوپولیتیک روسیه است.

مهمترین نهاد تصمیم‌گیری اتحادیه، شورای آن است که از رهبران کشورهای عضو تشکیل می‌شود و تصمیم‌گیری در آن باید به اتفاق آرا باشد. ارگان اجرایی اتحادیه، کمیسیون اقتصادی نام دارد که هزار نفر در آن مشغول به کارند و مقر آن در مسکو است.

این امر که بلاروس اولین رئیس شورای اتحادیه اوراسیا خواهد بود و نه روسیه، خود ظاهرن نشانه‌ی است از تاثیر فشارها و انتقادهای روسیه که این اتحادیه به عرصه فعال مایشایی آن بدل نشود. با این همه باز هم کار روان و بی‌اشکال اتحادیه جدید تضمین شده نیست.

در دورانی که اتحادیه گمرکی میان کشورهای عضو برقرار بود نیز اختلافات گاه و بی‌گاه تشدید می‌شد. مثلن قزاقستان حاضر نشد عوارض گمرکی برای اتوموبیل‌های وارداتی از روسیه را دهد. استدلالش این بود که می‌خواهد از تولید اتوموبیل‌سازی بومی حمایت کند. این که بلاروس نیز در سال گذشته سعی کرد از تحریم کالاهای غربی توسط روسیه سود ببرد نیز ابدن به مذاق مسکو خوش نیامده است.

بلاروس در سال گذشته سعی کرده است با وارد کردن کالاهای غربی و صدور مجدد آنها به روسیه سود تجاری هنگفتی برای خود دست و پا کند. روسیه در واکنش واردات مواد غذایی از بلاروس را محدود کرد که به بگومگویی جدی در میان دو کشور انجامید و رئیس‌جمهور بلاروس آن را تهدید جدی برای کارایی اتحادیه اوراسیا عنوان کرد. کاهش شدید ارزش روبل نیز بر اقتصاد بلاروس و قزاقستان بی‌تاثیر نمانده و شکوه و شکایت آنها علیه

مسکو را برانگیخته است. بلاروس حتا اعلام کرده که از روسیه در قبال صادرات به این کشور به جای روبل دالر طلب خواهد کرد.

### شرط‌های بقا

با توجه به توان نازل ه کشور عضو در تامین نیازهای یکدیگر، زمانی اتحادیه اوراسیا می‌تواند کارآیی و بازدهی داشته باشد که با کانون‌های دیگر اقتصادی مانند اتحادیه اروپا در مناسبات تنگاتنگ قرار گیرد و به جای تقابل با آن خود را مکمل آن ارزیابی کند.

قبلن رایزنی‌هایی در این باره شده بود و حتا روسیه عنوان می‌کرد که اوراسیا مکملی برای اتحادیه اروپا جهت ایجاد یک حوزه اقتصادی مشترک، از ولادیوستک در شرق روسیه تا لیسبون در غربی‌ترین نقطه اروپا است. از همین رو در تهیه اسناد اوراسیا بیش از همه اسناد و قراردادهای اتحادیه اروپا مبنا قرار گرفته است نه مثلن اسناد نفتا(اتحادیه اقتصادی کانادا، امریکا و مکزیک) یا سایر مناطق تجارت آزاد. اما بحران اوکراین و برخی رفتارها و رویکردهای ناخوشایند قبلی مقام‌های بروکسل از نگاه روسیه، بیش از پیش در مسکو این تلقی را تقویت کرد که اوراسیا باید به قطبی در مقابل اتحادیه اروپا بدل شود. از همین رو تلاش شده است که مثلن با کشورهایمانند ویتنام و اسرائیل مذاکرات مربوط به قرارداد تجارت آزاد به جریان بیاقتد. در خود مسکو اما این نظرخواه‌اران کمی ندارد که این کشورها کار زیادی برای اتحادیه اوراسیا نمی‌توانند بکنند و از نزدیکی با اتحادیه اروپا و در مراحل بعد چین و امریکا گریزی نیست.

در اتحادیه اروپا در مجموع از تشکیل اتحادیه اوراسیا استقبال شده. استدلال اصلی این است که در این اتحادیه دیگر روسیه حرف اول و آخر را نمی‌زند و با توجه به مناسبات مثبت‌تر و بازتری که اتحادیه اروپا با سایر کشورهای عضو دارد طبیعی است که شانس برقراری یک دیالوگ سازنده با این اتحادیه و استفاده از پتانسیل‌ها و تبادلات مشترک بیشتر از پیش است و حتا در عرصه سیاسی هم، حل بحران‌هایی مانند اوکراین نیز چشم‌انداز بهتری پیدا کند.

در مجموع کارآیی و دوام اتحادیه اوراسیا از یک سو مشروط به همگرایی بیشتر منافع میان کشورهای عضو و سمت‌گیری مسکو به سوی به رسمیت شناختن حقوق برابر سایر اعضا است. از سوی دیگر تقویت توان و تنوع اقتصادی نازل این اتحادیه مشروط به پیوند خوردن آن به سایر قطب‌های اقتصادی جهان، و از جمله اتحادیه اروپاست. زمان نشان خواهد داد که این اتحادیه تا چه حد در تامین این دو شرط و بقای خود جدی خواهد بود.



## برگی از تاریخ

### نسل کشی فراموش ناشدنی در یکاولنگ

"چهارده سال از تاریخ نسل کشی و هولوکاست معاصر در یکاولنگ می‌گذرد، آنچه بتاريخ ۱۷ تا ۱۹ جدی در یکاولنگ اتفاق افتاد، پس از کشتار، تاراج و ویرانی همه داشته‌های تاریخ کشور در بامیان رخ داد. امیرالمومنین از تاریخ ۱۷ جدی ۱۳۷۹ تا ۲۲ جدی همان سال برای کشتار ساکنان ولایت باستانی بامیان و در آن میان یکاولنگ زمان را تعیین و مجوز صادر کرده بود.

کشتار جمعی که در ادبیات سیاسی معاصر نسل کشی نام گرفته است، اغلب در جریان جنگ‌های امارت اسلامی با مردم افغانستان اتفاق افتاد. این کشتار جمعی که از مزار تا بامیان و کن پش (کندی پشت) در ولایت زابل و تا ایجاد سرزمین سوخته در شمال کابل رخ داد بیشتر به هولوکاست (نسل کشی یهودی‌ها) شباهت داشت. زیرا در آن فقط حذف یک تیره‌ی نژادی و مذهبی منظور بود. در این نسل کشی که در مجموع افراد غیرنظامی و در آن میان زنان، اطفال و کهنسالان نیز درون آنان به چشم می‌خورد، در مجموع به قوم خاص تعلق داشتند. تقصیر قربانیان درین منطقه نه جنگ با امارت اسلامی، بلکه در اساس ریشه‌ی سیاسی داشته و بعد از سال‌های دهه‌ی ۱۸۹۰ دقیقاً یک قرن بعد کشتار یک قوم به جرم قومیت و باورهای اعتقادی بار دیگر تکرار می‌گردید.

قرا و قصبات سرقول، فیروزبهار، بوم فیروزبهار، سربولاق، ورزاغ، دهن شوراب، سرآسیاب، بیدمشکین، پرچوبک، کشکک، آخوندان، مرکز ینگ، دره‌علی، مندییک، قلعه شاتوغان از جمله مناطقی بود که این تراژیدی تاریخی در آن به وقوع پیوست.

این پاک‌سازی قومی دو سال بعد از نسل کشی هزاره‌ها در مزار شریف اتفاق افتاد، که در آنجا ملا نیازی والی طالبان در مسجد جامع آن شهر اعلام کرده بود، که هزاره‌ها یا مذهب‌شان را تغییر دهند و یا کشور را ترک کنند و در غیر آن اگر تغییر مذهب ندهند باید به حکومت جزیه (باج‌سر) بپردازند.

به گزارش شاهدان عینی و سازمان‌های بین‌المللی، طالبان پس از تصرف بامیان بتاريخ ۷ جنوری ۲۰۰۱ م یا ۱۸ برج جدی سال ۱۳۷۹ به این نسل کشی تراژدیک دست زدند.

ساعت هشت شب نیروهای طالبان وارد منطقه یکاولنگ شدند. افراد جبهه سمت شمال در مرکز ولسوالی نیک قرار داشتند و ساعت یک بجه شب زدو خورد میان طرفین از منطقه فیروزبهار آغاز گردید و تا ساعت دو بجه بعد از ظهر به اندازه توان همدیگر را تیرباران کردند. از دو بجه به بعد قوت‌های سمت شمال به طرف دگاه عقب‌نشینی نمودند. از آنها یک نفر کشته و یک پسر شانزده ساله نیز به قتل رسیده بود. فردای آن‌روز طالبان بعد از اشغال مرکز شروع به تلاشی خانه‌ها و قریه‌های اطراف نمودند که یک تعداد شان بار اول دره‌علی را محاصره کردند و از مردم افراد نظامی و اسلحه طلب می‌نمودند. در این جریان تعداد افرادی را که در منطقه مانده بودند، دستگیر و گروه‌گروه آنها را بهم بسته و به نیک انتقال می‌دادند. رفتار کاملن غیرانسانی، هیچگونه ترحم و رعایت حقوق انسانی در میان نبود. در مرحله اول به تعداد ۳۶ نفر از قریه‌های کشکک و میانده بسته شدند و در عقب دفتر آکسفام تیرباران شدند. طالبانی که به این عمل اقدام نمودند از دیگران فرق داشته، همه لباس و لنگی سفید داشتند و گفته می‌شد که عرب‌ها و پاکستانی‌ها اند. بعد گروپ دوم آماده تیرباران شدند، تعداد افراد کشته شده که هفت نفر مهاجر دره صوف نیز در آن شامل بودند، ۶۰ نفر شمرده شد. طالبان بعد از کشتار همه رو به قیله ایستاده و دعا و اظهار شکران نمودند که خداوند به آنها فرصت غزا (جنگ در راه دین) عطا فرموده و درجه‌ی غازی (کسی که دشمن دین و کافر را در غزا کشته باشد) را نصیب شان گردانیده است. به حکم طالبان توسط چهار نفر اسیر اجساد، که هنوز نیم جان و دست و پا می‌زدند به موتورها انداخته شده و به نزدیک قلعه نیک که از بازار دورتر است منتقل شدند و مانند تپه بالای هم انبار شدند. در روز سوم طالبان اعلان نمودند که اجساد را دفن کنید، در حالیکه یک تعداد مردم قبلن منطقه را ترک نموده و به طرف سیاه کوه و مناطق دورتر فرار نموده بودند و جرأت داخل شدن در منطقه را نداشتند. تعداد محدود مردان و بیشتر زنان اجساد را جمع‌آوری نموده و در گورهای دسته جمعی دفن نمودند.

افراد کشته شده هیچکدام نظامی نبودند و اسلحه‌ی نداشته و در مقابل طالبان هیچگونه مقاومتی نکرده بودند. کم‌کم در روزهای بعدی معلوم شد که در حدود بیشتر از ۳۱۰ نفر در این جریان کشته شده اند. شدت خشم طالبان به حدی بود که کشتن قناعت نموده و روی دو نفر را تا گردن پوست نموده بودند. روز چهارم طالبان سفیدپوش با سواری موتورها دوسیه و تویوتای خود به طرف بامیان حرکت نمودند، در حالیکه یک تعداد طالبان که بیشتر به پشتون‌های افغانستان همانند بودند همچنان در یکاولنگ باقی ماندند.

بتاریخ ۵ حمل ۱۳۸۰ مطابق ۲۵ مارچ در حالیکه نیروهای جبهه متحد شمال در منطقه چپ دره نزدیک مرکز بامیان آمده بودند. طالبان بالای آنها حمله نموده و آنها عقب‌نشینی نمودند. در این جریان یک تعداد مردم قریه به طرف کوه جوکار فرار نموده و تعدادی هنوز در قریه مانده بودند. طالبان بعد از ورود به منطقه به آزار و اذیت مردم شروع نمودند و مردم بی‌دفاع را گرفتار نموده و به جرم همکاری با نیروهای سمت شمال آنها را می‌کشتند. در نقاط مختلف قریه کشتارهای دسته‌جمعی و انفرادی انجام دادند. شش نفر در سنگ‌سوراخ، سه نفر در دشت میرو، پنج نفر در سرخ‌جوی کشته شده و دو نفر را در دریای کونده‌فولادی حلال نموده بودند. اینها همه افراد غیرنظامی بودند. این عملیات تحت فرماندهی قوماندان غلام حضرت (گرگری) که از پشتون‌های بلخ است و افراد ملا راکتی که خود شب قبل در بامیان کشته شده بود و ملا خادم صورت گرفت. این کشتار از ساعت ۸ الی ۹ صبح ادامه داشت. نیروهای طالبان ساعت ۴ عصر قریه را ترک و به‌سوی ارتفاعات کوه‌ها رفتند. تعدادی کمی مردان ریش سفید و زنان که در قریه مانده بودند تا ساعت ۸ شب اجساد را جمع‌آوری و پیش منبر نزدیک خانه حاجی علی‌رضا به صورت دسته‌جمعی دفن نمودند. ضمن بازدیدها معلوم شد که جمعی ۳۵ نفر کشته شده و ۱۵ نفر را اسیر برده اند، در همین روز نفر امنیتی طالبان بنام فیض محمد که از پشتون‌های غوربند است، امر نمود که مردم باید از این منطقه کوچ نمایند و به همین اساس تعدادی زیادی افراد قریه از ترس به مناطق دیگر فرار نموده و منطقه از سکنه خالی شد.

طالبان بعد از اشغال مرکز یکاولنگ بار دوم که بدون جنگ صورت گرفت. بتاريخ ۲۰ می بالای قریه چهارده که نیروهای جبهه شمال آنها تجمع نموده بودند حمله کردند. گرچه در این جنگ شکست خوردند ولی در اثر فیرهای شان بالای مردم بی‌دفاع و بی‌گناه یک پیر مرد که به سواری الاغ به‌سوی کوه سنگ امیر می‌رفت کشته شد. به تاریخ ۲۲ می یک گروه از قوای طالب وارد قریه شورشوری یکاولنگ شدند. تعداد مردمی که از آمدن آنها خبر شدند به سوی کوه حاجی پناه بردند. طالبان افرادی را که در قریه مانده بودند، دستگیر و لت و کوب می‌نمودند و به تعدادی شش نفر آنها را به هم بسته و یکجا تیرباران کرده بودند و کشتار بصورت پراکنده در نقاط مختلف اجرا شده بود و در هنگام عصر آنروز که طالبان منطقه را ترک کرده بودند، مردم قریه در جستجوی اجساد و جمع‌آوری آنها برآمدند و دیدند که به صورت بسیار فجیع و غیرانسانی افراد را به قتل رسانیده و حتا چشمان یک نفر را با برچه بیرون کشیده بودند. به دنبال شکست در قریه چهارده طالبان در غضب شده و در حالی گشت در منطقه هر کسی را که می‌یافتند می‌کشتند. کشتار شش نفر در دهن کنگ و یک نفر از چهارده از آن جمله است. دو نفر را که از دهن کنگ زنده اسیر نموده و برده بودند، هیچگونه احوال از سرنوشت آنها بدست نیامده است."

منبع: گاهنامه‌ی چتر انسانیت، شماره‌ی اول، سال اول، سنبله‌ی ۱۳۸۰، ص ۲۰ و ۲۱

## سیاست سوخته‌ی صلح

طالبان گروه مستقلی است که بدون اراده‌ی استخبارات نظامی پاکستان تصمیم بگیرد؟

هر بار که مقامهای طالبان خواسته اند به دور از سایه‌ی آی. اس. آی مستقلانه دست به کاری بزنند، یا ترور شده اند و یا هم سر از زندانهای سازمان جاسوسی پاکستان کشیده اند.

صلح در افغانستان پیش از آنکه مساله‌ی داخلی باشد، مساله‌ی منطقه‌ی و جهانی است. اگر بازیگران جهانی و منطقه‌ی خواهان تامین ثبات در افغانستان نباشند، به دشواری میتوان به این هدف رسید. یکی از بازیگران منطقه‌ی در روند صلح افغانستان، پاکستان است.

پرسش اینست که نظامیان پاکستانی به کدام یک از اهداف کلان و استراتژیک‌شان در افغانستان دست یافته اند که حالا تصمیم دارند به گروه طالبان اجازه دهند تا مستقلانه آینده‌ی سیاسی خودش را تعیین کند؟

گرچه با روی کار آمدن آقای غنی برخی‌ها به این باور بودند که رویکرد او به مساله‌ی صلح متفاوت است، اما اقدامهای اخیر نشان میدهد که آقای غنی ادامه‌دهنده‌ی سیاست سوخته‌ی حامد کرزی، رئیس جمهور پیشین در زمینه‌ی تامین صلح است. آقای کرزی بیشترین تلاش را از راه‌های گوناگون از جمله سهم‌دهی طالبان در قدرت کرد، اما این تلاشها نه تنها که نتیجه‌ی مثبت در پی نداشت، بلکه جرئت و پایداری این گروه برای ادامه‌ی جنگ و کشتار در افغانستان را زیادت‌تر کرد. اگر آقای غنی میدانند که پیامدهای زیانبار ناکارگی این سیاست را بیشتر از سیاستگران، مردم ملکی و سربازان افغان با گوشت و پوست خود حس می‌کنند، پس چرا به همان راهی میروند که حکومت گذشته رفته بود؟

## اتحادیه اور آسیا؛ آغازی دشوار،

### آینده‌ی مبهم

حبیب حسینی فرد، کارشناس مسایل بین الملل

کشورهای عضو را تسهیل می‌کند و نیروی کار نیز امکان جا به جایی بیشتری خواهد داشت. عوارض گمرکی باقیمانده در مناسبات اقتصادی اعضا نیز به طور کامل برچیده می‌شود. قرار است سیاست‌های اقتصادی اعضا نیز تا حد ممکن هماهنگ و یک دست شود.

ایده‌ی اولیه اتحادیه اوراسیا را سلطان نظر بایف، رئیس جمهور قزاقستان ۲۰ سال پیش مطرح کرد تا جلوی واگرایی کشورهای عضو اتحاد شوروی سابق و از هم پاشیده‌شدن هر چه بیشتر مناسبات اقتصادی این مجموعه گرفته شود. پس از مذاکرات طولانی سال ۲۰۱۰ روسیه، قزاقستان و بلاروس "اتحادیه گمرکی" را بنا گذاشتند که مرحله‌ی میانی رسیدن به "اوراسیا" باشد.

نامزد قدری که غایب است

ولادیمیر پوتین در اجلاس امضای قرارداد اوراسیا در آستانه گفت که "این قرارداد مبنای تشکیل کانون جذابی برای توسعه اقتصادی است."

بر خلاف ...

این روزها در مورد پیشنهاد رئیس جمهور غنی به طالبان برای پیوستن به روند صلح زیاد شنیده میشود. منابع نزدیک به ارگ ریاست جمهوری به رسانه‌ها گفته اند، رئیس جمهور به طالبان پیشنهاد داده است که در بدل گرفتن سه وزارت (انکشاف دها، حج و اوقاف و سرحدات و قبایل) و ولایت‌های قندهار، هلمند و نیمروز دست از جنگ کشیده و شامل چهارچوب سیاسی افغانستان شوند. اما این پیشنهاد از سوی طالبان رد شده است.

پیشنهاد صلح به طالبان در بدل پذیرش وزارت و مقام ولایت به معنای پایین‌بودن شناخت‌شناسی رئیس جمهور غنی از طالبان است. گروهی که با اعلام خبر بیرون‌شدن نیروهای خارجی از کشور خود را پیروز جنگ میدانند و در صدد برگشت تام و تمام به قدرت است، چگونه میتواند در شرایط و روزگاری که افغانستان در بن‌بست سیاسی گیر مانده و حتا تشکیلات حکومتی‌اش تکمیل نشده، صرف با گرفتن سه وزارت (که چندان اهمیت کلیدی ندارند) و سه ولایت دست از جنگ کشیده و به روند سیاسی، آنهم زیر رهبری دولت کابل بپیوندد.

رئیس جمهور غنی از بس که در تشکیل "حکومت وحدت ملی" مصروف سهمیه‌بندی قدرت و زدوبندهای سیاسی است، فکر کرده طالبان را هم میتواند در این فهرست شامل کند. در حالیکه بارها ثابت شده است، ماهیت تمامیت‌خواه طالبان این اجازه را نمیدهد که بجای برپایی کامل "امارت اسلامی" و جاری‌کردن "شریعت اسلام" در افغانستان، دلش را به چند وزارت و مقام خوش کند. از سوی دیگر، مگر

از اول جنوری امسال اتحادیه اقتصادی اوراسیا با عضویت روسیه، قزاقستان، بلاروس و ارمنستان آغاز به کار به کرده است. این اتحادیه به لحاظ تنوع تولیدات، توان چندان ندارد و کشورهای عضو آن نیز در سال‌های اخیر به لحاظ اقتصادی با هم مشکلات و اختلاف‌هایی داشته‌اند. از همین رو، کارایی و بقای این اتحادیه به شرط و شروطهایی وابسته است.

روز ۲۹ می ۲۰۱۴ روسای جمهور روسیه، قزاقستان و بلاروس در آستانه‌ی پایتخت قزاقستان قراردادی هزار صفحه‌ی را امضا کردند که مبنای تشکیل اتحادیه اقتصادی "اوراسیا" شد. این اتحادیه از اول جنوری ۲۰۱۵ رسمن کار خود را آغاز کرد.

اتحادیه اوراسیا جمعیتی معادل ۱۷۰ میلیون نفر را در برمی‌گیرد که ۸۴ درصد آن از روسیه است. از مجموع ۲ هزار میلیارد تولید ناخالص ملی این اتحادیه هم ۸۸ درصد متعلق به روسیه است.

بر اساس آنچه که روی کاغذ آمده این اتحادیه جریان تبادل کالا و خدمات و سرمایه میان

# اتحادیه اور آسیا؛ آغازی...

پیش بینی پوتین، دستکم حالا که اتحادیه کار خود را آغاز کرده جذابیت و درخشش چندانی در وجنات آن دیده نمی‌شود. خود روسیه به عنوان موتور محرکه‌ی اتحادیه هم به دلیل تحریم‌های غرب و هم به‌ویژه به خاطر کاهش شدید قیمت نفت به بحران دچار شده و رشد اقتصادی آن در سال آینده یک تا چهار درصد منفی پیش‌بینی می‌شود. این بحران حالا بر اقتصاد کشورهای عضو اتحادیه اوراسیا هم تأثیر منفی می‌گذارد. البته حتا قبل از بحران اخیر هم استقبال و هیجان برای ایجاد اتحادیه اوراسیا در میان جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی محدود بود.

در همان اجلاس آستانه که سنگ بنای اتحادیه گذاشته شد یک نامزد اصلی، یعنی اوکراین غایب بود. این کشور در زمان اتحاد شوروی به لحاظ اقتصادی دومین جمهوری مقتدر این مجموعه بود و همین حالا هم در قیاس با بلاروس و قزاقستان، هم جمعیت بزرگتری دارد و هم پتانسیل اقتصادی قوی‌تری.

در نوامبر ۲۰۱۳ رئیس جمهور وقت اوکراین (ویکتور یانوکویچ) که به نزدیکی با مسکو شهره بود از امضای قرارداد جامع همکاری با اتحادیه اروپا با این دلیل که نسبت به اتحادیه اوراسیا مزیت‌های کمتری برای اوکراین دارد سرباز زد.

این اقدام هواداران نزدیکی اوکراین به غرب و اتحادیه اروپا را به خیابان‌ها آورد. اعتراض‌ها نهایتاً در فبروری ۲۰۱۴ به سرنگونی یانوکویچ و قدرت‌گیری نیروهای نزدیک به غرب در اوکراین انجامید و پیوستن این کشور به اتحادیه اوراسیا را بلاموضوع کرد، مساله‌یی که زیان بزرگ در تشکیل این اتحادیه بود و قطع نفوذ مسکو در کشوری که عمق استراتژیک روسیه و حائل میان آن و غرب به شمار می‌رفت را در پی آورد. چندی پیش رهبری جدید اوکراین قرارداد جامع همکاری با اتحادیه اروپا را رسماً امضا کرد.

اندکی پیش از آغاز به کار اتحادیه اوراسیا، جمهوری ارمنستان نیز به آن پیوست، که فشار روسیه در این اقدام نقشی موثر داشت. ارمنستان نیز مانند قزاقستان به گاز روسیه وابسته است. سال ۲۰۱۳ ارمنستان وارد مذاکراتی با اتحادیه اروپا شد، که واکنش منفی مسکو را به دنبال داشت و قیمت گاز صادراتی به ارمنستان را از ۱۸۰ دلار به ۲۷۰ دلار افزایش داد.

چند ماه بعد رئیس جمهور ارمنستان ناچار تغییر موضع داد و از پیوستن به اتحادیه اوراسیا سخن گفت: "ارمنستان ۲۰ سال پیش استراتژی امنیت خود را تعیین کرد. ما در یک اتحادیه امنیتی با روسیه و برخی دیگر از جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی هستیم. این غیرممکن و غیرسودمند است که در یک اتحادیه امنیتی بمانیم اما از لحاظ اقتصادی از کشورهای عضو این اتحادیه نباشیم. تصمیم ما یک تصمیم عقلایی و مبتنی بر منافع ملی ارمنستان است."

در این میان مسکو گاز صادراتی به ارمنستان را دوباره با همان بهای ارزان قبل

محاسبه می‌کند.

## الزامها و اجبارهای عضویت

جمهوری قرقیزستان نیز از ابتدای می ۲۰۱۵ به اتحادیه اوراسیا خواهد پیوست. قرارداد این الحاق در ماه دسامبر ۲۰۱۴ امضا شد. تصمیم قرقیزستان نیز در شرایطی ناشی از فشار و نیاز اتخاذ شده است. این کشور گرچه منابعی از طلا و اورانیوم و فلزهای کمیاب دارد، ولی اقتصادش عمدتاً با تجارت و از جمله صدور کالاهای بومی و به خصوص بازصدور کالاهای چینی به جمهوری‌های آسیای میانه وابسته است. از زمانی که قزاقستان در اجرای شرایط مربوط به اتحادیه گمرکی با روسیه و بلاروس عوارض گمرکی برای کالاهای کشورهای غیرعضو را افزایش داد، قرقیزستان بزرگترین بازار صادراتی خود را از دست داد.

قرقیزستان در سال‌های اخیر در عرصه‌ی دموکراسی بیش از سایر جمهوری‌های آسیای میانه پیشرفت و دستاورد داشته است. با این همه، مناسبات آن با مسکو هم دوباره تشدید شده است. سال ۲۰۱۳ روسیه قروض ۵۰۰ میلیون دالری قرقیزستان را در ازای تمدید حضور نظامی خود در این کشور بخشید و به دولت این کشور فشار وارد آورد که پایگاه نظامی آمریکا را در خاک خود تعطیل کند. نزدیک به یک میلیون از جمعیت ۶ میلیونی قرقیزستان در روسیه کار می‌کنند و پولی که به کشور می‌فرستند مبلغ قابل اعتنايي است. روسیه در سال‌های اخیر گاه و بی‌گاه با انگیزه‌های سیاسی تهدید به تشدید سخت‌گیری در صدور ویزا برای نیروی کار قرقیزستان کرده است.

عضویت قرقیزستان در اتحادیه اوراسیا هم از سوی روسیه بدون پاداش نمانده است. مسکو یک صندوق توسعه با سرمایه‌ی معادل یک میلیارد دلار برای این کشور ایجاد کرده. این مبلغ یک ششم تولید ناخالص ملی قرقیزستان است.

به این ترتیب تا ابتدای می سال جاری اتحادیه اوراسیا متشکل از چهار عضو (روسیه، قرقیزستان، بلاروس و ارمنستان) خواهد بود و از ماه می، با پیوستن قرقیزستان پنج عضو خواهد شد.

طرفه این که رهبران دو جمهوری قدرتمندتر این اتحادیه (پس از روسیه) قبل از شروع به کار آن چندین بار آشکار و تلویحی تأکید کرده‌اند که این اتحادیه صرفاً اقتصادی است و رهبری روسیه نباید این اتحادیه را احیای اتحاد شوروی به حساب آورد یا استقلال سایر کشورهای عضو را دستکم بگیرد. این اظهارات و مواضع با استقبال و تأیید ارمنستان و قرقیزستان هم روبرو شده است. سلطان نظربایف، رهبر قزاقستان حتا تأکید کرده است که پیوستن به اتحادیه اوراسیا متضمن این شرط است که هر عضوی بتواند هر گاه که مایل بود از آن جدا شود.

تعاملات بعضی گسترده دو کشور یادشده با اتحادیه اروپا و آمریکا یا سیاست متفاوت آنها در قیاس با روسیه در قبال دولت جدید اوکراین همه و همه حاوی این پیام به مسکو تلقی می‌شود که اگر ضرورت‌های عمدتاً

اقتصادی آنها را به سوی پیوستن به اتحادیه اوراسیا سوق داده، این به آن معنا نیست که روسیه بتواند در این اتحادیه بازیگر اصلی باشد.

به‌خصوص تحریم‌ها علیه روسیه در پیامد بحران اوکراین و نیز کاهش قیمت نفت بیش از پیش رهبران یادشده را در تأکید بر لزوم کنارگذاشتن هر گونه قیمومت‌طلبی از سوی مسکو در اتحادیه سوق داده است. در همین راستا، به رغم شروع ایجاد یک پایگاه نظامی روسیه در خاک بلاروس، این کشور اعلام کرده است که اجازه نخواهد داد روسیه از خاک آن به اقدام نظامی احتمالی علیه اوکراین دست بزند. این مواضع هم تأکیدی است بر استقلال در قبال روسیه و هم چراغ سبزی به اتحادیه اروپا و آمریکا که از تحریم کشوری با "آخرین دیکتاتوری اروپا" دست بکشند و با رهبری این کشور از در مصالحه و تعامل درآیند.

همه این تأکیدها سبب شدند که پوتین که تا همین مدتی پیش قزاقستان را هم مانند اوکراین جزئی از "جهان روسیه" می‌دانست به تلاش برای کاستن از دغدغه‌ها و ممانعت از واگرایی در اتحادیه از همین ابتدای کار، برآید. او به همین جهت گفت: "من تأکید می‌کنم که همکاری در اتحادیه بر اساس سود و احترام متقابل و توجه به نظر همه اعضا بنا شده است. اعضای این اتحادیه همه دارای حقوق و تعهدات برابرند و از همین رو در ساختارهای رهبری اتحادیه حضوری برابر دارند."

## اختلاف‌هایی نه کم‌اهمیت

ساختار اتحادیه اوراسیا ... صفحه ۵

## ساختارهای قدرتمند...

می‌کشاند که اینگونه افراد می‌کوشند حق انتخاب را که یکی از حقوق طبیعی انسان‌هاست نیز از مردم گرفته و مردم را به تبعیت از خود وادار سازند. در جوامع استبدادی و متمرکز که آرمان‌های جامعه در وجود افراد و اشخاص تبلور می‌یابد، انحراف تا سرحدی انکشاف می‌نماید که سران ساختارها در حاله‌یی از افراد متملق و ستایشگر جا گرفته و نظام اجتماعی به انحطاط و سقوط جهت یافته و هزینه‌گی جانشین همه مقدمات گردد.

در این وضعیت فقط افراد ستایشگر و مطیع در موقعیت برتر قرار گرفته و روابط اجتماعی، حتا با بهترین نخبه‌گان هم مطلوب به نظر نمی‌رسد. دشواری اوضاع زمانی به وخامت می‌گراید که کشور چندین قومی و چندگونه‌فرهنگی بوده و این تمایزات برای کسب امتیاز، توجیه منافع و گردآوری نیرو، انرژی خوب برای بهره‌برداری داشته باشد. این موضوع در کشوری چون افغانستان که تمایزات گوناگون قومی و فرهنگی مرزهای مشخص را میان ساختارها به میان کشیده، زمینه‌ی بهره‌برداری برای رهبران ساختارها را به آسانی فراهم می‌سازد. در این معامله‌ی پیچیده که سران ساختارها با استفاده از روان درد دیده‌ی پایه‌ی اجتماعی‌اش برای امتیازگیری به فشار و تهدید رو می‌آورد، در فرجام هر مبارزه، فقط پایه‌های اجتماعی با دستان خالی راهی کار و کاشانه‌ی شان شده است. دسترسی به قدرت و آن هم با استفاده از فشار پایه‌ی اجتماعی و جایگاه معنوی به هر اندازه وسعت یافته و انکشاف یابد. پایه‌های اجتماعی بیشتر وابسته به قدرت گردیده و در خدمت آن قرار می‌گیرد. از جانب دیگر مدیریت پایه‌ی اجتماعی که در اساس مدیریت زور را انعکاس می‌دهد، بر مبنای توانمندی ساختارها در میدان مبارزه با تضعیف و یا حذف رقبا موفق گردیده و قدرت را به شکل مقطعی به انحصار می‌کشاند. انحصار قدرت در کشوری چون افغانستان که

بافت‌های اجتماعی منابع حمایتی وسیع در برون دارد، می‌تواند در کوتاه‌مدت قابل توجه بوده ولی دوام عمر آن نمی‌تواند تضمین دوامدار و قابل قبول داشته باشد.

آنانی که زیر فشار انحصار قدرت به حاشیه رفته و یا به گونه‌ی دیگر تضعیف گردیده، از زوایای دیگر وارد بازی سیاسی پیچیده گردیده و حالت دفاعی و پوشش حمایتی برایش جستجو می‌نمایند، چون به حاشیه‌رفتن رهبری ساختارها، در تفکر پایه‌های اجتماعی‌شان به مفهوم انزوای سیاسی آنها وانمود می‌گردد، رهبری ساختار به هر اندازه از سوی صاحبان اقتدار مرکزی به حاشیه رانده شود، درون پایه‌های اجتماعی‌شان جاذبه‌ی بیشتر ایجاد و سپر محافظتی نیرومندتر تدارک می‌بیند.

از آنجایی که فشار ساختار مرکزی قدرت بر مخالفان بدون اعمال رفتار پولیسی و دستگاه امنیتی نمی‌تواند راه قانونمند دیگری را دنبال نماید، اعمال فشار امنیتی روی رهبری ساختار به مفهوم فشار امنیتی روی بدنه‌ی ساختار معنا داده و سپر وسیع انسانی که از دورترین روستاها تا اعماق شهرها را در بر می‌گیرد، در تقابل با فشار شکل گرفته و جامعه در مقابل قدرت انحصاری صف‌بندی اجتماعی نموده و رهبری ساختار را سپر محافظتی می‌دهد. در این وضعیت دشوار، رهبری ساختار درون پایه‌ی اجتماعی‌اش مشروعیت یافته و قدرت انحصاری به انزوا کشانده می‌شود. قدرت انحصاری منزوی که در اقدامات اولی توانسته بود به موفقیت‌هایی نایل آید، به تدریج به مشکل مدیریت دچار و تا یک مقطع پس از حالت تهاجمی، مجبور به دفاع گردیده و به مشکلات نوین رو به رو می‌گردد. در این مرحله رهبری ساختارهای منزوی و به حاشیه رفته، بار دیگر با استفاده از مدیریت در سازماندهی ساختار مربوطه‌اش برخلاف گذشته که حالت تدافعی و سیف داشت، متناسب با قدرت رقیب وارد بازی گردیده و می‌خواهد با کسب ابتکار عمل، این وضعیت را مبدل به فشار و به تدریج تبدیل به حالت تهاجمی نماید.

این‌گونه مبارزه که گاهی به شکل نرم و مسالمت‌آمیز و زمانی دیگری به قهر و خشونت تبدیل می‌گردد، موفقیت و یا عدم آن مربوط به چگونگی انگیزه، سازماندهی ساختارها و قدرت مدیریت و رهبری افرادی است که بر مبنای تکامل اوضاع در راس ساختار مخالف قرار گرفته است. در کشوری چون افغانستان که بازی پیچیده‌ی استخباراتی از قرن ۱۹ تا کنون در آن جاری بوده و رهبران ساختارها در دست بازیگران بزرگ به مثابه پیاده شطرنج وارد و یا برون از میدان می‌گردند، در نهایت وابستگی قدرت‌مند برونی می‌تواند تعیین‌کننده تلقی شود. پیشینه‌ی تاریخی مبارزات درون ساختارها نشان می‌دهد که در این کشور آنگونه مبارزات در فرجام هیچ‌گاه نتوانسته گره کور قدرت را به گونه‌ی عادلانه توزیع نموده و جهت‌های درگیر را متناسب به میزان حضورشان در عرصه اجتماعی قانع سازند.

شاخصه‌ی دیگری که رهبری ساختارهای اجتماعی در افغانستان از خود نشان می‌دهد، ایجاد تنفر و انزجار در اذهان توده‌های پیرو نسبت به خارجی‌ها و مخالفانش است. اما این انزجار و تنفر وضعیت ظاهری داشته و به ویژه اینگونه رهبری نسبت به خودی‌ها با بیگانگان بیشتر سر و سیر دارند.

خصوصیات توده‌های عامی در افغانستان پیروی از هیاهو و یا مطالبات به ظاهر موجهی است که رهبری ساختارها با استفاده از آن به ابزارسازی توده‌ها پرداخته، اما بعد از رسیدن به مدارج قدرت یک شبه به افراد مستبد و خودسر مبدل گردیده و برای حفظ ثبات به نفع قدرت و حفظ جایگاه شان بر هر گونه وعده و وعیدهای پیش از قدرت پشت پا زده اند.

در کنار آن همه مشکلات تا کنون جز مبارزات مشروطه‌خواهی و جریان‌های دهه‌ی ۳۰ و ۴۰ ه.ش که با دانش و راهکار مشخص نظام مرکزی را زیر فشار قرار داد، گونه‌هایی از مبارزات سیاسی دیگر که ساختارهای قومی و در آن میان رهبران سنتی-قبیلوی در راس آن قرار گرفته، نتوانسته با برنامه‌ی معیاری که در آن حقوق همه ساکنان این سرزمین مدنظر قرار داشته باشد، وارد بازی سیاسی گردد. کار با برنامه‌ی عرفی و کهن که در آن فقط منافع اقشار سنتی و عرفی در نظر بوده و به گونه‌ی رضایت ساختارهای مربوطه را مدنظر قرار دهد، هیچگاه نمی‌تواند این چالش بزرگ را که فراروی ملیت‌ها و اقوام ساکن در این سرزمین قرار دارد، از بن‌بست موجود نجات دهد، بلکه بحران هم‌چنان ادامه می‌یابد.





## نیم‌نگاهی به شبکه‌های تلویزیونی در افغانستان



امروزه رسانه‌ها به نحو گسترده با مسائل خرد و کلان جامعه آمیخته اند و جزیی از ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هر کشور به شمار می‌روند. رسانه‌ها به عنوان مجراهای اطلاع‌رسانی و انتقال اخبار و اطلاعات و دیدگاه‌ها نیز مطرح هستند و در هر سطح و با هر تکنیکی که پیام را منتشر می‌کنند، افکار عمومی را مخاطب قرار می‌دهند. رسانه‌ها اهداف عمده‌ی را که مدیریت مشارکت سازنده و پویایی سیاسی - اجتماعی مردم است، دنبال می‌کنند. هر کس و هر گروهی که به دلیل اهداف سیاسی، فرهنگی و اجتماعی نیاز به تأثیرگذاری بر افکار عمومی داشته باشد و بخواهد حوزه‌ی عمومی را از خود متأثر یا با خود همسو کند، نیاز به استفاده از انواع رسانه‌های گروهی دارد، از سوی دیگر به گفته‌ی مک‌لوهان، رشد و توسعه رسانه‌های گروهی باعث تحولات عظیم اجتماعی می‌گردد، حتی می‌تواند در انتقال جامعه از یک مرحله به مرحله‌ی دیگر نقش عمده داشته باشد.

قالب‌سازی افکار عمومی جامعه انکارناپذیر است، به همین دلیل تلویزیون به‌عنوان یکی از ابزارهای اصلی و نفوذ در افکار عمومی، مورد استفاده قرار گرفته و توسط دولت‌ها یا بخش خصوصی در جهت اهداف مورد نظر بکار برده می‌شود. اختراع ماهواره‌های مخابراتی تأثیرگذاری تلویزیون را از مرزهای ملی عبور داده و به امری فراملی و جهانی تبدیل کرده است.

کشورهای قدرتمند با تکیه بر امکانات قوی ارتباطی و ماهواره‌ی در صدد اند تا سراسر جهان را به عرصه‌ی تاخت و تاز امواج تصویری خود تبدیل کرده و به‌طور یک جانبه و یک‌سویی افکار جهانیان را در جهت اهداف و امیال خود سوق دهند، و بدین گونه این کشورها برآند که از تلویزیون به‌عنوان جعبه‌ی جادویی برای یکسان‌سازی افکار عمومی جهانیان و تشکیل دهکده‌ی واحد جهانی بهره‌برداری نمایند. (صالحی: ۲۷۶)

تلویزیون، فراگیرترین رسانه‌ی پنج دهه اخیر است. چنان که با وجود توسعه سایر فناوری‌های رسانه‌ی، هنوز هیچ رسانه‌ی دیگری به مرزهای فراگیر آن نزدیک نشده است. تلویزیون‌ها در هر کشور، جریان اصلی رسانه‌ی شمرده می‌شوند و اغلب، وابسته به دولت‌ها و یا در اختیار کمپنی‌های بزرگ و قطب‌های اقتصادی و سیاسی کشورها هستند. تلویزیون با تأثیری که بر چشم‌ها می‌گذارد، در حقیقت از مؤثرترین عنصر برای انتقال پیام و شکل‌دهی ذهنیت مثبت یا منفی در مخاطبان است. اما مک‌لوهان از جمله‌ی جامعه‌شناسانی است که نظریات مهمی را در زمینه‌ی تکنالوژی و رسانه‌ها بخصوص تلویزیون ارائه کرده است. او معتقد است که اگرچه تکنالوژی منبعث از ذهن و عمل انسان است، ولی انسان هر عصر و دوره‌ی، خود زاینده‌ی تکنالوژی زمان خویش است. به‌عبارت‌دیگر، هر تکنالوژی بشر را به تدریج در فضای تازه‌ی قرار می‌دهد و هر فضای تازه، عامل تعیین‌کننده در سرنوشت و زندگی بشر به شمار می‌رود.

او تکنالوژی را کمدی الهی می‌خواند، به اعتقاد او نوع بشر به بهشت زمینی هدایت شده که با استفاده از ابزارهای ساخته‌ی دست خود، خویشتن را از رنج جسمانی آزاد می‌کند. مک‌لوهان در دهه‌ی ۱۹۶۰ بویژه از تلویزیون به‌عنوان رسانه‌ی هوشمند یاد می‌کند و همچون اسقف‌های اعظم، این رسانه را غسل تعمید می‌دهد. او تلویزیون را پرستش‌گاه و امواج آن را بشارت الکترونیک نام می‌نهد. او از آگاهی ژرف و تازه دهه خبر می‌دهد و این رسانه‌ی کمابیش تازه را مروج آن می‌خواند. (صالحی: ۲۷۶)

علاوه بر تعارف فوق که به جنبه‌های ساختاری تلویزیون - توجیه دارند، می‌توان تلویزیون را یک پدیده اجتماعی - فرهنگی دانست. بدان معنا که آنچه که در صفحه‌ی تلویزیون ظاهر می‌شود، بوسیله‌ی بینندگان تفسیر و تعبیر خواهد شد و سپس آنها بر اثر تعاملات اجتماعی به دنیاهای اجتماعی وارد می‌شوند که آرایش‌های وسیعی از گفت‌مان‌ها وجود دارد. تلویزیون هر روز ما را به جهانی از نظام‌های سمبولیک بزرگتر، زندگی اجتماعی و سیاسی متصل و

رسانه‌های گروهی شامل تنوع وسیعی از رسانه‌ها مثل تلویزیون، روزنامه، فیلم، مجله، رادیو، تبلیغات، بازی‌های ویدیویی و سی‌دی‌ها می‌شود. این رسانه‌ها را گروهی یا توده‌ی می‌نامند زیرا به توده‌های مخاطبان عرضه می‌شوند، یعنی مخاطبانی که شامل شمار بسیار زیادی از مردم می‌شود، گاهی هم به این رسانه‌ها ارتباط جمعی گفته می‌شود.

ارتباطات جمعی دربرگیرنده‌ی بسیاری از جنبه‌های دیگر فعالیت‌های اجتماعی ما نیز هست. رسانه‌هایی مثل روزنامه یا تلویزیون تأثیر و نفوذ پرآمنه‌ی روی تجربه‌های ما و همچنین روی افکار عمومی دارند، دلیل این تأثیر و نفوذ فقط این نیست که این رسانه‌ها به طریقی بر نگرش‌ها و ایستارهای ما تأثیر می‌گذارند، بلکه این است که آن‌ها ابزارهای دسترسی به دانش و معرفی هستند که بسیاری از فعالیت‌های اجتماعی وابسته به آن است. (گیدنز: ۱۳۸۹: ۶۵۴)

به گفته‌ی ژودیت لازار، رسانه‌ها نقش‌های متعددی را در حیات اجتماعی به عهده دارند از جمله اینکه صحنه‌ی را ایجاد می‌کنند که حیات سیاسی در آن به‌نمایش گذاشته می‌شود، فرهنگ بال می‌گستراند، مدها جولان می‌دهند، سبک‌های تازه و هنجارهای زندگی رخ می‌نمایند. (به نقل از صالحی)

قرن بیستم، قرن اختراع پدیده‌های شگفت‌انگیز بشری است و بدون شک یکی از شگفت‌انگیزترین پدیده‌های این عصر نو ظهور صنعت سینما و به دنبال آن تلویزیون است. پرده‌ی سینما به تصاویر جان می‌بخشید و تلویزیون این تصاویر متحرک را به عمق اجتماع و کانون‌های خانوادگی انتقال داد. جاذبه و گیرایی تلویزیون آن‌چنان بود که "جعبه اسرار آمیز و جادویی" لقبش دادند و با گذشت زمان این جعبه‌ی جادویی همه مرزها را پشت سر نهاد و سراسر جهان را تسخیر کرد، به گونه‌ی که امروز در اقصای نقاط عالم کمتر جایی را می‌توان یافت که چشم دوختن به صفحه‌ی شیشه‌ی تلویزیون لذت نبرند و ساعاتی از زندگی خود را با دیدن برنامه‌های آن سپری نکنند.

نفوذ و جاذبه‌ی تلویزیون در دنیای کنونی امر بدیهی است، و نقش آن در آموزش، هدایت، جهت‌دهی و

تصاویر متحرک است. تجربه‌ی زندگی هر روزی در جامعه‌ی که تلویزیون در آن نقش اساسی ایفا کند، متفاوت با جامعه‌ی است که فقط رسانه‌های چاپی داشته باشد. اخبار تلویزیون اطلاعات مربوط به همه‌ی اکناف جهان را بی‌درنگ به میلیون‌ها نفر می‌رساند. و از همین روست که به گفته‌ی مک‌لوهان، رسانه‌های الکترونیکی در حال ایجاد دهکده‌ی جهانی هستند. (گیدنز، ۱۳۸۹: ۶۶۷) اما علی‌الرغم کارکرد مثبت رسانه‌ها بخصوص کارکرد تلویزیون در زمینه‌ی اطلاع‌رسانی و پیش‌گیری از جرم و دادن آگاهی به مردم به‌خصوص قشر جوان، دارای کارکردهای منفی نیز می‌باشد:

الف- تحدید مفهوم جرم: رسانه‌ها معمولن جرم را در قالب نوعی جرم خیابانی همراه با خشونت معرفی می‌کنند و افکار عمومی را به سمت این نوع جرم‌ها جلب کرده و سایر جرم‌ها را از نظر مخفی می‌کنند.  
ب- عادی‌سازی هنجار شکنی: با انعکاس کجروی‌های اجتماعی در رسانه‌ها و تکرار آن، انحراف و ناپهنجاری‌ها عادی شده و هنجارها قابل شکستن می‌شوند، لذا ارتکاب جرم در فرد تقویت می‌شود. مثلن دختر دهاتی با شنیدن خبر فرار دختران متوجه می‌شود که راهی برای رهایی از مشکلات و تضادهای خانوادگی وجود دارد و ممکن است آن را آزمایش کند.

ج- گسترش خشونت و پرخاشگری: تحقیقات نشان داده اند که رسانه‌ها با تبلیغات کالاهای رنگارنگ و زندگی مرفه موجب به وجود آمدن آرمان‌های جدید در مخاطب خود می‌شوند که دستیابی به آنها با توجه به محدودیت مالی امکان‌پذیر نیست، لذا احساس محرومیت در افراد ایجاد شده و پرخاشگری یا خشونت در آنها افزایش می‌یابد.

مرتبط می‌کند. علاوه بر اینکه تلویزیون می‌تواند در ایجاد تعاملات اجتماعی و وحدت بین انسانها نقش داشته باشد، وظیفه‌ی دیگری را نیز بر عهده دارد و آن این است که این رسانه می‌تواند در امر تسهیل و بهینه‌سازی فرایندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سهیم باشد و در امور مربوط به فرهنگ، از جمله انتقال آداب و رسوم، خلق ترکیب‌های جدید فرهنگی، ارتقای آموزش و پرورش، فعالیت‌های فرهنگی و ورزشی مشارکت کند. تلویزیون می‌تواند برای زندگی روزمره، اطلاعات لازم و همچنین سرگرمی و تفریح فراهم سازد.

تلویزیون دارای خصوصیتی است که آن را از سایر رسانه‌ها و روش‌های اطلاعاتی متمایز می‌کند:  
اول: تلویزیون همزمان، دو حس بینایی و شنوایی را متأثر می‌کند.  
دوم: تلویزیون قادر است اخبار داغ را با سرعت نور به اطلاع بینندگان برساند.  
سوم: یک برنامه‌ی تلویزیونی برای رسیدن به نظر مخاطب خود نیازی به واسطه ندارد.

چهارم: تلویزیون قادر است همزمان، تعداد کثیر بیننده را زیر پوشش قرار دهد.  
پنجم: تلویزیون به علت ارتباط مستقیم و موازی با بیننده و نشان‌دادن رویدادها به هنگام وقوع، رسانه‌ی است غیرقابل رقابت.

همه این برتری‌ها، نمایان‌گر این نکته است که تلویزیون نه‌تنها یک وسیله‌ی خبری و اطلاعاتی، بلکه رسانه‌ی است که تمامی ویژگیهای سایر رسانه‌ها را گردآورده و آنها را دگرگون و تلیفیک کرده است. در نگاه دیگر، تلویزیون رسانه‌ی است که با کتاب‌های چاپی تفاوت بسیار زیادی دارد. تلویزیون رسانه‌ی الکترونیک، بصری و مرکب از